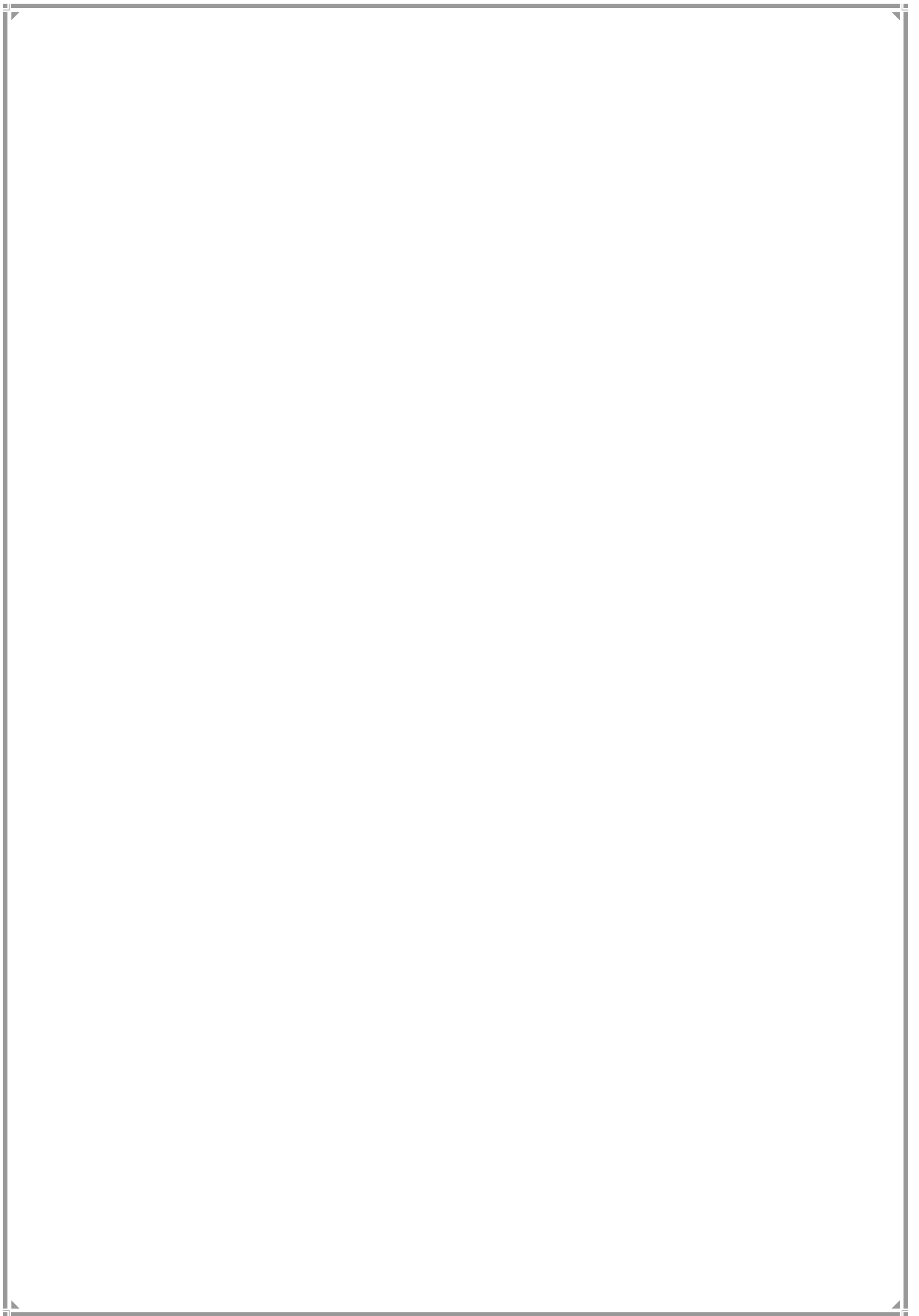


نشریه انجمن نجات

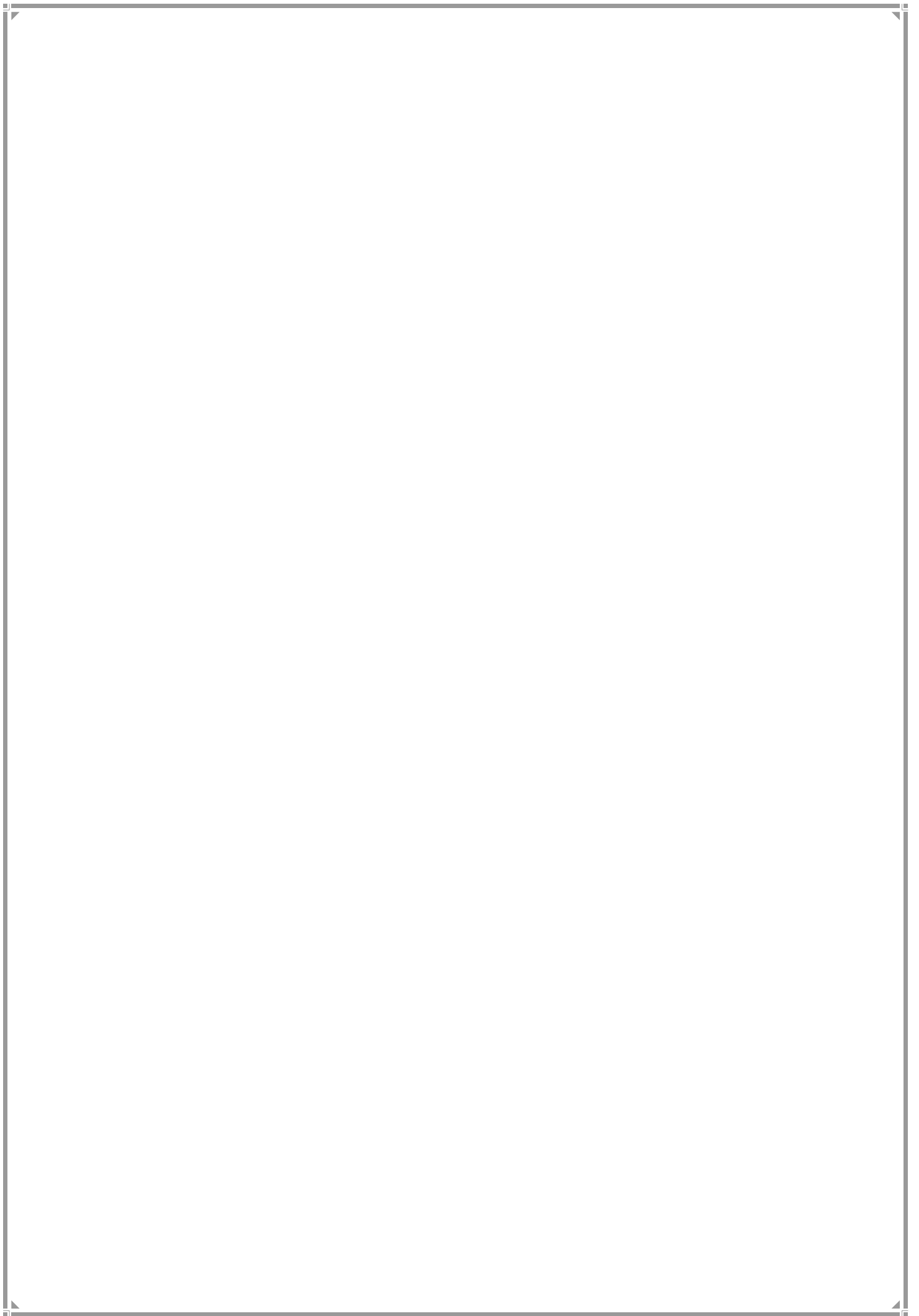
شماره - ۷۳

آذر - سال ۹۵

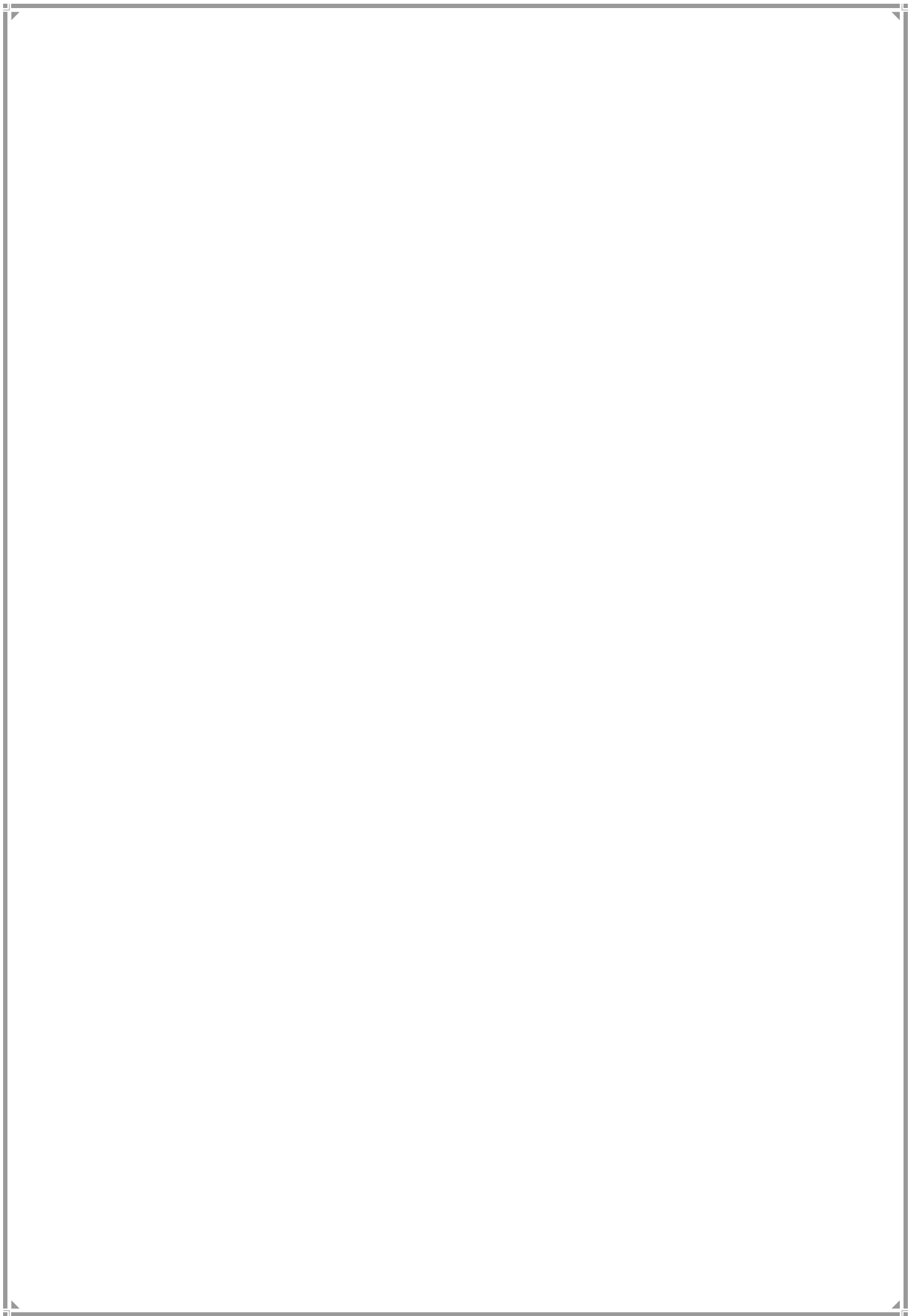




بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۷	خزان مرتضی بهشتی در ۱۹ فروردین ۱۳۹۰
۱۴	فرازی از کتاب "خداوند اشرف از ظهور تا سقوط" - قسمت اول
۱۹	حقوق بشر و تروریسم
۲۱	سانسور و حقیقت در فرقه رجوی!
۲۲	طاعون سیاه از پیکر عراق معالجه شد
۲۴	نامه جمعی از مادران به رئیس کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان
۲۶	اگر مجاهدین خلع سلاح نمی شدند اکنون در کنار داعش برای آمریکا می جنگیدند
۲۸	«موساد»، «سیا» و «منافقین» در ترور دانشمندان هسته ای ایران دست داشتند
۲۹	تحقیر و خرد کردن شخصیت افراد در فرقه رجوی
۳۱	چرا رجوی دیگر از اشرف و لیبرتی و استراتژی سی ساله در عراق هیچ نمی گوید؟
۳۳	احمد مسچیان از قربانیان حمله به لیبرتی در ۷ آبان ۱۳۹۴
۳۵	برداشت آنتوان گسler از فرقه تروریستی رجوی
۴۰	استفاده تبلیغاتی از اظهارات زندانیان در سیمای فرقه رجوی
۴۲	در تاریخ خانه های فرقه رجوی در آلبانی چه می گذرد؟
۴۴	منطق «مرکز پیرامونی» تروریسم
۴۶	دیدار مریم رجوی از آسایشگاه سالمندان آلبانی
۴۸	رابطه بین فساد سیاسی و فساد اقتصادی در تشکیلات فرقه رجوی
۵۰	نامه خانم رعنا علیایی (ساکن اردبیل) به خانم عاصمه جیلانی
۵۲	مسعود رجوی عامل تثبیت استبداد در سازمان مجاهدین خلق
۵۶	به یاد دوست و برادرمان مرحوم صمد نظری که دو سال از فراقش می گذرد
۵۸	نامه دبیر ستاد حقوق بشر به موگرینی در خصوص گروه تروریستی مجاهدین
۶۲	سوء استفاده مجاهدین از خانواده معدومین
۶۴	تسلیت به خانم ثریا عبداللهی



خزان مرتضی بهشتی در ۱۹ فروردین ۱۳۹۰



محمدی - انجمن نجات مرکز - ۱۱ آبان ۱۳۹۵

خانم نرگس بهشتی سال ها تلاش کرد تا با دو برادر خود ملاقات کند و از هیچ کوششی برای رهایی آنان از اسارت فرقه رجوی دریغ نورزید؛ ولی سران فرقه بی رحم رجوی مانع ملاقات برادران بهشتی با خانواده شان شدند. فرقه رجوی با به کشتن دادن مرتضی بهشتی در ۱۹ فروردین ۱۳۹۰، داغی بر دل این خانواده چشم انتظار گذاشت که رنج قربانی شدن مرتضی فقط با مجازات مسعود رجوی و عمالش، تسکین می یابد.

خانم نرگس بهشتی می گوید: "رنج از دست دادن برادری که در غربت جان سپرده خیلی سخت است. این درد با همه دردها متفاوت است. دلم برای مظلومیت، بی کسی و تنهایی مرتضی می سوزد. نمی توانم باور کنم که در حق برادرم این همه ظلم کردند و او را مظلومانه به مسلخ فرستادند. مسعود رجوی، مرتضی را که فرزندش سال ها در انتظار بازگشت پدر بود، فدای جاه طلبی های خود کرد و امید علیرضا را ناامید نمود.

علیرضای شانزده ساله می گوید تا روزی که نفس می کشد تقاص مظلومیت پدرش را از رجوی خواهد گرفت. علیرضا یک ساله بود که مرتضی به قصد کاریابی او را ترک کرد و در ترکیه در دام شکارچیان فرقه رجوی گرفتار شد. در سال های اسارت مرتضی، هیچ مرجعی پاسخگوی فریادخواهی علیرضا در رنج دوری از پدرش نبود و از ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ علیرضا دیگر از بازگشت پدرش ناامید شده و در غم از دست دادن پدر اشک می ریزد و از خدا می خواهد که تقاص خون پدرش را بگیرد و حداقل عمویش مصطفی از اسارت فرقه رجوی رهایی یابد.



مرتضی برادر بزرگم بود سال هاست که خلاً وجود او را در زندگی‌مان احساس می‌کنیم. کاش هنوز بچه بودیم و به محبت او پناه می‌بردیم. من با غم مرگ برادرم چگونه کنار بیایم؟ چرا با برادرم چنین کردند؟ یک‌کاش هیچ وقت چنین روزی را تجربه نمی‌کردیم، تجربه سختی بود تا مغز استخوانمان به درد آمد.

هزاران بار لعنت خدا بر مسعود و مریم رجوی باد که فرزندان این مرز و بوم را فریب دادند و قربانی قدرت طلبی خود نمودند. من قسم خورده‌ام تا آخرین نفس مقاومت کنم و انتقام خون برادرم را از مسعود و مریم رجوی بگیرم. از پای نخواهم نشست و با بیرون آوردن مصطفی از فرقه، رجوی را رسوای عالم می‌کنم."

گونه ام گلرنگ و چشمم پرده پرده غرق اشک لب فرو بستم، ولی در سینه ام فریادهاست



مصطفی بهشتی اسیر فرقه رجوی

جنایت ۱۹ فروردین ۱۳۹۰

توطئه‌های آشکار و پنهان فرقه رجوی در ایجاد تفرقه و ضدیت بین اقوام عراقی با آرایش مذاهب متفاوت، تحریک تروریست‌های بعثی و القاعده ای عراقی برای انجام انفجارهای کور، مقامات دولت عراق را قانع کرده بود که افراد رجوی باید از عراق خارج شوند.

پلیس عراق چند ماه بود که به رهبران فرقه رجوی اعلام کرده بود که در سال جدید و در تاریخ فلان و ساعت فلان از منطقه شمال برای بازپس گیری زمین های زراعی غصب شده عشایر و کشاورزان با حکم قضایی وارد اشرف خواهند شد.

نیروهای عراقی ها بنا بر حکم دادگاه های بغداد برای باز پس گرفتن زمین های کشاورزی شمال پادگان که در زمان صدام حسین از روستاییان به زور غصب شده و ضمیمه پادگان شده بود، اقدام کرده بودند. به سازمان در این رابطه هشدار داده و حتی از قبل، زمان ورود خود را تعیین نموده و حکم دادگاه را بارها نشان داده بودند اما سازمان هرگز چنین اطلاعاتی را در اختیار نیروهای خود قرار نداد و برعکس این طور وانمود کرد که خود اطلاعاتی از داخل ایران کسب کرده که نیروهای عراقی همراه با نیروهای رژیم جهت قتل عام و اسیر گرفتن ساکنان اشرف، قرار است حمله کنند. بالاخره عراقی ها وارد شدند و زمین های مربوطه را گرفتند و مقاومت غیرقانونی سازمان به غیر از به جا گذاشتن تعدادی کشته و زخمی حاصل دیگری نداشت.

خانواده ها با بلندگوها این مسئله را هر روز و هر ساعت نزدیک به شش ماه به اسیران اعلام می کردند که هرچه زودتر اشرف را در منطقه ذکر شده تخلیه کنند. در این فاصله ده ها نفر فرار کردند؛ یعنی روزی نبود که خانواده ها شاهد فرار اعضای فرقه نباشند، همین جدا شده ها اعلام کردند: "تمامی سالن غذا خوری، محل خوابگاه ها، دستشویی و حمام ها حتی محل نگهبانی در تمام اضلاع را بلندگونصب کرده اند یعنی تمامی قرارگاه های اسیران را با بلندگوهای قوی به هم بافته اند تا کسی صدای خانواده ها را نشنود."





خانواده‌ها از دولت عراق درخواست هلی کوپتر کردند تا بتوانند اعلامیه "تخلیه شمال اشرف" را در روی بام‌های محل اسکان اسیران پخش کنند که متأسفانه امکان آن فراهم نشد. خانواده‌ها دست‌نوشته‌های خودشان مبنی بر این که هر چه زودتر نفرات اسیر که در درب شمال اشرف مستقر هستند محل را تخلیه کنند، منتشر نمودند ولی فرماندهان فرقه، اجازه تخلیه به اسیران در شمال اشرف را ندادند. حيله مسعود رجوی برای به کشتن دادن نفرات به بار نشست، روز ۱۸ فروردین بود که تانک‌های سازمان ملل برای بار آخر به اشرف آمدند و خبر ورود نیروی پلیس و ارتش عراق در روز بعد را به رهبران فرقه رجوی به عنوان آخرین اخطار دادند ولی گوش شنوای نبود.



هدف مسعود رجوی حمایت از خاک اشرف و جان اسیران نبود بلکه تنها هدف او، از میان برداشتن جداسده‌هایی بود که تاریخ مصرف آن‌ها برای فرقه تمام شده و واقعا موی دماغ رجوی‌ها بودند و به هر نحوی باید کشته می‌شدند.

در روز ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ تانک‌های عراق به اشرف نزدیک شدند. اولین کاری که فرماندهان فرقه رجوی انجام دادند این بود که تمام کانکس‌ها که انبار چندین ساله اشرفیان بود را منفجر کرده و آتش زدند. در اثر انفجار و آتش زدن کانکس‌ها، دود زیادی به هوا بلند شد. هیچ‌کدام از اسیران جدا شده و مخالفان در فرقه، از ورود نیروهای پلیس و ارتش عراق به اشرف که از قبل اطلاع داده شده بود خبر نداشتند چرا که رجوی فقط می‌خواست جداسده‌ها را قیچی کند. دستور شلیک از پشت سر به کسانی که فرار کنند را جلوتر صادر کرده بود.

بعضی از فراریان از فرقه، می‌گفتند: "اول صدا را شنیدیم، نمی‌دانستیم چه اتفاقی افتاده وقتی تانک‌های عراقی‌ها را دیدیم گفتیم ارتش عراق ما را غافلگیر کرده و تصمیم به فرار گرفته بودیم ولی فرماندهان گفتند: نترسید بروید جلو. تمام گلوله‌های آنها مشقی است چون آمریکا در برابر دریافت ۱۲۲ میلیون دلار برای حفاظت از اشرف از ما حمایت می‌کند، آن‌ها نمی‌توانند کاری کنند. وقتی دوستانمان بر اثر اصابت گلوله ارتش عراق کشته شدند، اعلام کردیم مشقی نیست و دیدیم که فرمانده‌ها پشت خاکریزها پنهان شدند و بچه‌های از همه جا بی‌خبر را به کشتن دادند و ما فریاد می‌زدیم که بچه‌ها کشته می‌شوند ولی باز فرمانده‌ها از پشت خاکریزها فریاد می‌زدند "نترسید بروید جلو"



اعضای دژخیم، فرزندان خانواده ها را تشویق می کردند که زیر تانک های ارتش عراق بخوابند تا کشته شوند، ثانیه ها به سختی می گذشت صدای انفجار، گلوله و فریاد، اشرف را فرا گرفته بود و این وضعیت تا ساعت ها ادامه داشت.

رویارویی با نیروهای مسلح حرکت احمقانه ای بود که رجوی با شعار "بیا بیا" به آن مبادرت ورزید، در ۱۹ فروردین سال ۹۰ سی و هفت تن از نیروهای فرقه در اجرای خط و فرمان جنون آمیز رجوی (بیا بیا) در مقابل نیروهای مسلح عراقی که برای محدود کردن منطقه ای از اشرف وارد شده بودند کشته شدند، بیا بیای رجوی، نه برای خودش، بلکه برای نیروهایی که سلاحی نداشتند بود، شخص رجوی ناجوانمردانه افراد را سپر خواسته های باطل خویش ساخته بود و فرماندهان فرار را بر قرار ترجیح دادند.

در این ماجرا واقعه ای تکان دهنده نیز اتفاق افتاد، علیرضا طاهرلو که در داخل یک خودرو در کنار فرمانده اش کیانوش صلاح پور نشسته بود به صحنه آمد، خود رو ایستاد و علیرضا که در تمام مسیر به حرف های فرمانده اش گوش می داد از خودرو پیاده شد و خود را در مقابل نیروهای عراقی به آتش کشید و درگذشت. مشخص شد که او را از قبل به لحاظ ذهنی نسبت به این کار کاملاً آماده کرده بودند و فرمانده ای که او را به صحنه می آورد همچنان در طول مسیر به انجام کار روانی بر روی وی مشغول بود. این اولین و آخرین اشتباه رجوی نبوده و نیست که باعث کشته شدن نیروهای سازمان می گردد.

اصلاً رجوی این عمل را اشتباه نمی داند و از آن استقبال می کند و خوشحال می شود که چنین وقایعی تکرار شود تا بتواند با گوشت دم توپ قرار دادن نیروهای سازمان چند صباحی به حیات ننگینش ادامه دهد. به همین دلیل هیچ گاه مسؤلیت این اشتباهات را نمی پذیرد و سعی می کند دیگران را مقصر قلمداد کند و به مظلوم نمایی بپردازد.

بلافاصله بعد از کشته شدن نیروهای بی دفاع سازمان، مریم رجوی رییس جمهور مادام العمر، به کمک شوهر فراری اش مسعود رجوی، شتافت و برای تکمیل سناریوی به کشتن دادن نیروهای سازمان، عکس کشته شدگان را این طرف و آن طرف در اروپا پخش کرد. او مظلوم نمایی کرده و دنبال جلب حمایت برای ماندن در عراق می گشت و از خون ریخته شده نیروهای سازمان برای مقاصد سیاسی خاص فرقه، سوء استفاده های سیاسی کرد ولی البته در نهایت نیروهای سازمان مجبور به ترک عراق شدند.

رجوی آگاهانه و صرفاً به خاطر حفظ تشکیلات جهنمی اش و با زدن نعل وارونه به ایجاد بلوا در اروپا و آمریکا در خصوص آنچه که خودش عامل و باعث و بانی آن بود پرداخت. او مانند تمامی رهبران فرقه ای خود را فراتر از قانون تصور می کرد و قرارگاه اشرف را جدای از خاک عراق می دانست که خودش حاکم مطلق آنست.

رجوی حتی در رابطه با پرواز هلی کوپتر های عراقی، اطلاعیه می داد که هلی کوپترها به آسمان اشرف تجاوز کردند. حاصل این درگیری، ریختن خون چند ده نفر از اسیران نگون بخت بود که در اشرف آن ها را طعمه مرگ کرد تا بتواند چند صبحی بیشتر با خون این بی گناهان ارتزاق کند.

مریم رجوی هم با خیمه شب بازی، مجلس ختم و یادبود برگزار کرد و در کاخ خودش قاب عکس آن ها را اضافه نمود. شرم و ننگ بر چنین رهبرانی که جان کثیف خودشان را دربرند اما اعضا را گوشت دم توپ کردند.



احساس مادران در آن لحظه قابل توصیف نیست، فقط اشک، آه، دعا، التماس به خدا و ائمه بود. فرزندان کشته می شدند تا مسعود و مریم به اهداف پلید خود برسند و با ریختن خون جوانان اسیر، بی گناه و بی خبر از همه جا، قدرشان را به اثبات برسانند.

باغبان از داغ گل در خاک شد اما هنوز های های زاریش در هوی هوی بادهاست

فرقه رجوی تمام کشته ها و زخمی ها را جلوی دوربین می آورد، اکثر کشته شدگان از پشت سر تیر خلاص خورده بودند و عده کثیری هم به شدت زخمی شده بودند. ارتش عراق در شمال اشرف به اضافه قبرستان (قطعه مروارید) مستقر شده بود و اجازه دفن کشته شدگان در مزار مروارید را نداد و لذا آن ها در داخل اشرف به خاک سپرده شدند.



حکم قضایی دادگاه های بغداد اجرا گردید و زمین ها به صاحبان اصلی بازگردانده شد و روسیاهی به رجوی ماند که صرفا برای مطامع خود اعضای وفادار خودش را فریب داد و باعث کشته و مجروح شدن آنان شد.

دکترین فرقه روی خدعه و نیرنگ سوار شده است. هیچ فرقه ی مخربی پای بند به هیچ اصلی نیست مگر دو اصل نانوشته که تمام فرقه های مخرب تا آخرین لحظه ی حیات خود به آنها پی بند باقی خواهند ماند. طبق آموزش های آنان تا آخرین نفر و تا آخرین قطره ی خون، اعضای فرقه باید به این دو اصل وفادار باقی بمانند. این دو اصل عبارتند از:

۱- حفظ فرقه و رهبر فرقه به هر قیمت (در یک فرقه ی مخرب، بقا بدون رهبری بی معنی و غیر ممکن است)

۲- اطاعت مطلق و بدون شک و سؤال از رهبری و محقق کردن خواسته و آرزوهای او. در آلمان نازی نزدیکان به هیتلر، پیروان واقعی او تا آخرین دم هیتلر قبل از خودکشی او حافظ این دو اصل بودند.

رجوی به اعضا می گفت: "مبارزه ی ما تمامی ندارد و تا آخرین نفر ما و آخرین نفر دشمن ادامه خواهد داشت، آنچه که مهم است این است که آخرین نفر ما، آخرین نفر دشمن را بکشد، بعد از آن او می تواند همه چیز را از نو بسازد. اصل اساسی، اصل بقاست."

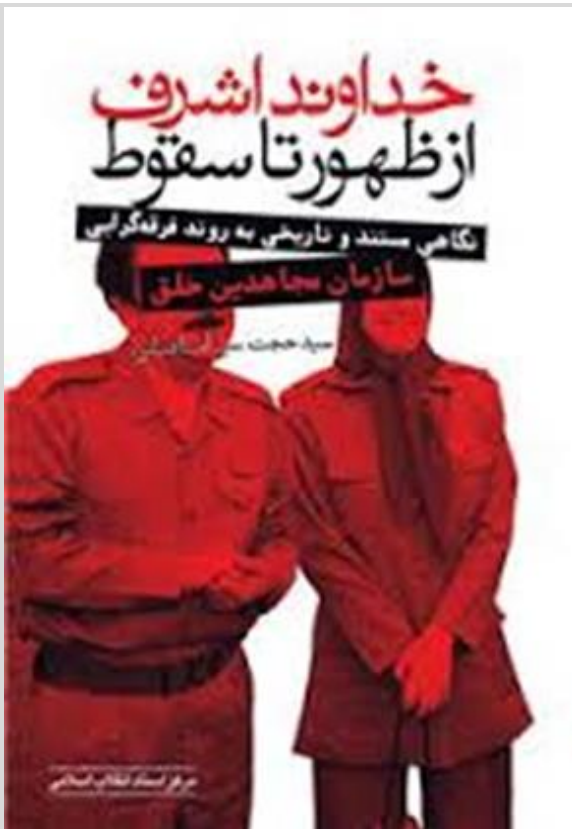
کتاب فرقه های تروریستی و مخرب

نویسنده و مترجم: دکتر مسعود بنی صدر

صفحه ۱۶۸

فرازی از کتاب "خداوند اشرف از ظهور تا سقوط"

محمدی - انجمن نجات مرکز - ۱۶ آبان ۱۳۹۵



قسمت اول

کتاب "خداوند اشرف از ظهور تا سقوط" حاصل چهار سال کار مستمر آقای سید حجت سید اسماعیلی در ثبت مشاهدات و مستندات در خصوص بررسی علل و چگونگی بروز و تشریح ساختارهای فرقه ای و فعالیت های جاسوسی در تشکیلات مجاهدین خلق است.

کتاب مزبور توسط مؤسسه فرهنگی هنری و انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی در سال ۱۳۹۳ به چاپ رسید. چاپ اول این کتاب فروش خوبی داشت و چاپ دوم آن در دست اقدام است.

این کتاب با الهام از ساختار کلی کتاب معروف "فرقه ها در میان ما" اثر به جا مانده از خانم دکتر مارگارت تالر سنیگر فقید، روانشناس کلینیکی و استاد ممتاز وقت دانشگاه کالیفرنیا در برکلی آمریکا در کادر مناسبات فرقه ای حاکم بر تشکیلات مجاهدین خلق با ساختار فرقه ای آن نوشته شده است.

کتاب "فرقه ها در میان ما" در سال ۱۳۹۰ توسط مهندس ابراهیم خدابنده به فارسی ترجمه و توسط انتشارات دانشگاه اصفهان چاپ گردید.



آقای سید حجت سید اسماعیلی فارغ التحصیل رشته علوم سیاسی در مقطع کارشناسی است. وی که متولد ۱۳۳۹ و عضو پیشین شورای مرکزی سازمان مجاهدین خلق میباشد در سال ۱۳۵۷ با پیروزی انقلاب اسلامی به تشکیلات سازمان پیوست.

اعلام جنگ مسلحانه در سی خرداد سال ۱۳۶۰ و شکست سنگین مجاهدین خلق در این عرصه، راهی جز خروج از کشور بر رهبری و بدنه این گروه باقی نگذاشت.

آقای سید اسماعیلی نیز در سال ۱۳۶۳ براساس خط سازمانی از کشور خارج و وارد ترکیه شد و در دانشگاه Yildiz شهر استانبول در رشته مهندسی مکانیک مشغول به تحصیل گردید. یک سال بعد، به دستور سازمان ترک تحصیل نمود و در سال ۱۳۶۴ به همراه جمعی دیگر به کشور عراق انتقال یافت و پس از گذراندن آموزش های مقدماتی در قسمت حفاظت یکی از پایگاه های مرزی سازمان به نام «تدین» مشغول به کار شد.

در اوایل سال ۱۳۶۵ وارد واحدهای نظامی سازمان گردید و در زمستان سال ۶۵ و با اخراج سازمان از مناطق تحت کنترل گروه های کُرد عراقی در استان سلیمانیه، به همراه سایر نیروهای سازمان به قرارگاه اشرف در نزدیکی شهر خالص منتقل و در پشتیبانی یکی از تیپ های رزمی ارتش آزادیبخش ملی سازماندهی گردید.

در سال ۱۳۶۷ به تیپ ۱۱، تحت فرماندهی حسین ربوبی با نام مستعار فضلی منتقل و مسئولیت دفتر وی را عهده دار شد. آقای سید اسماعیلی در جریان عملیات فروغ جاویدان در سوم مرداد ماه ۱۳۶۷ جزء تیم حفاظت فرماندهی این تیپ بود.

بعد از شکست عملیات فروغ جاویدان و بازگشت نیروها به قرارگاه اشرف، به ستاد اطلاعات مرکزی سازمان در قرارگاه بدیع زادگان، مقر اختصاصی مسعود رجوی در شمال بغداد، انتقال یافت. پس از چند ماه برای انجام یک مأموریت سازمانی به کشور ترکیه رفت و پس از سه سال اقامت در این کشور مجدد به عراق بازگشت. در سال ۱۳۷۲ به امان پایتخت اردن اعزام گردید.

آقای سید اسماعیلی به مدت ۱۶ سال از عمر تشکیلاتی خود را در ستاد اطلاعات مرکزی و بخش اطلاعات تعدادی از لشکرهای ارتش آزادیبخش ملی فرقه رجوی گذراند.

وی در جریان حمله آمریکا به عراق که منجر به سقوط صدام حسین در فروردین سال ۱۳۸۲ گردید، به عنوان افسر اطلاعات در ستاد صدیقه حسینی از اعضای ارشد شورای رهبری سازمان که فرماندهی عملیاتی قرارگاه علوی با دو لشکر سوم و یازدهم را به عهده داشت، فعالیت می کرد.

آقای سید اسماعیلی طی مدتی که در سازمان حضور داشت، از نزدیک شاهد انواع فشارهای روحی و روانی بر اعضای مجاهدین خلق و فعالیت های جاسوسی این گروه به نفع کشور عراق در زمان جنگ حکومت صدام حسین علیه ایران، نیروهای آمریکایی مستقر در خاک عراق بعد از سقوط صدام حسین، و برخی دیگر از کشورهای منطقه و غرب بوده است.



بدین ترتیب وی پس از ۲۷ سال همکاری حرفه ای با تشکیلات فرقه رجوی، با پی بردن به مناسبات فرقه یی و ضد مردمی این گروه، مجاهدین خلق را ترک گفت و در اسفند سال ۱۳۸۳ از عفو عمومی داده شده استفاده کرده و به ایران بازگشت.

فراز اول از کتاب "خداوند اشرف از ظهور تا سقوط"

"مرکز اطلاعات فرقه ها" (Cult Information Centre) در انگلستان تعریفی از فرقه ارائه می دهد که کم و بیش منطبق با نظریات دیگر متخصصین، پزشکان و روانپزشکان دست اندرکار از جمله روانشناس برجسته خانم تالر سینگر فقید و دیگر همکاران وی است.

مطابق تعریف این مرکز؛ فرقه (کالت یا سکت) گروهی است که باید تمامی پنج کاراکتر زیر را دارا باشد. البته می گوید ممکن است در فرقه ای به طور استثناء یک یا دو موردش هنوز هویدا نشده باشد ولی طبیعی است که اگر هر پنج مورد را داشت، شکی در تعریف باقی نمی گذارد.

بنابراین با تطبیق این ۵ شرط با ساختار درون تشکیلاتی و جایگاه رهبری در مجاهدین خلق به راحتی می توان این سازمان را در ردیف فرقه های سیاسی - مذهبی دسته بندی کرد...

۱ - از تحمیل روانی و بازسازی فکری جهت جذب، حفظ و کنترل اعضایش استفاده می کند.

۲ - یک جامعه بسته توتالیتر تشکیل می دهد.

۳ - بنیانگذار یا رهبر آن خود انتصابی، دگماتیک، قدسی مآب، غیر قابل پیش بینی، و دارای کاریزما می باشد.

۴ - اعتقاد دارد که "هدف وسیله را توجیه می کند" و باید به هر وسیله ممکن پول درآورد و افراد را جذب کرد.

۵ - ثروت فرقه استفاده ای به اعضای آن یا جامعه نمی رساند.

در تشکیلات مجاهدین خلق، اعضای سازمان ابزاری هستند در خدمت تمایلات، هوس ها و برنامه های پنهان رجوی؛ از جمله: جاسوسی برای کشورهای بیگانه، انجام عملیات انتحاری، خودسوزی و ترور، برای رسیدن به اهداف تاکتیکی و نهایتاً هجوم در قالب «جنگ آزادیبخش نوین» با پشتیبانی قدرت های بیگانه (بدون رعایت هیچ گونه مرز سرخ) و نهایتاً به دست گرفتن قدرت سیاسی در ایران.

آنچه تشکیلات مجاهدین خلق را از سایر فرقه ها جدا می کند سواستفاده از مذهب اسلام است. رجوی در هر مرحله از ابداعات خود مثل انقلاب ایدئولوژیک و سایر روش ها برای جذب و حفظ و به اطاعت درآوردن نیروها و نهایتاً به کارگیری آن ها در مسیر رسیدن به اهداف آشکار و پنهان خود از مذهب و اعتقادات اعضا به نحو مطلوبی سوء استفاده می کند.



به عبارتی ایدئولوژی رجوی تحت نام «اسلام انقلابی» با دکترین انقلاب ایدئولوژیک با هفت بند آن تعریف شده که ثمره نهایی آن «گوه‌ران بی بدلیل مجاهد خلق» است، که برای رجوی استفاده دوگانه دارد: چسبی است که اعضای تشکیلات را به هم پیوند می‌دهد و ابزاری است دست رجوی برای رسیدن به اهداف فرقه گرایانه با زمینه و بستری مناسب برای سو استفاده های گسترده و وسیع که در به دست گرفتن قدرت سیاسی خلاصه می‌شود.

نمونه تاریخی در ایران

نهضت حسن صباح بهترین نمونه تاریخی در رابطه با تجزیه و تحلیل یک مناسبات فرقه ای تمام عیار از نوع شرقی آن است. هرچند این نهضت برای مبارزه با خلفای عباسی، یا کسانی که از سلاطین و امرای محلی ایران بودند اما از خلفای عباسی گوش شنوا داشتند، شکل گرفته بود ولی به لحاظ مناسبات داخلی تماما به شکل یک فرقه تمام عیار اداره می‌شد.

حسن صباح در قلعه الموت، منطقه ای واقع در جنوب غربی دریای مازندران که منطقه ای کوهستانی به شمار می‌آید و در دنیای قدیم یکی از مراکز بزرگ داروسازی به شمار می‌رفت، زندگی می‌کرد. وی یک آریایی نژاد محسوب می‌شد و پیروانش اسم او را بدون علی ذکره السلام بر زبان نمی‌آوردند و او را خداوند الموت می‌نامیدند. حسن صباح یا خداوند الموت در واقع رهبر و امام فرقه "باطنی" از مذهب اسماعیلیه به شمار می‌رفت.

حسن صباح در رأس یک تشکیلات مذهبی و یک فرقه تمام عیار قرار داشت که قوانین خاص خود را در آن پیاده می‌کرد. آنچه که در این فرقه ساری و جاری می‌گشت تماما برداشت هایی بود که حسن صباح از قرآن و اسلام داشت و هر اجباری در درون تشکیلات به سنت و کتاب خدا نسبت داده می‌شد. با این عنوان که قرآن علاوه بر معنای ظاهری دارای معانی باطنی نیز هست و استخراج این معانی تنها در توان حسن صباح است، بدین ترتیب انجام هر عملی را در درون فرقه توجیه می‌کرد.

سوء استفاده از مذهب متاسفانه در تمامی تشکل هایی که انگیزه های مذهبی دارند اغلب مسیر مبارزه را به سمت فرقه گرایی با نقض فاحش حقوق بشر در مناسبات درون گروهی سوق داده است. هر چند چنین سازمان هایی در بدو تشکیل، به صورت یک فرقه مذهبی شناخته شده نبودند، ولی در روند مبارزه، ماهیت فرقه ای در آن ها به دلیل داشتن رهبران مذهبی و کاریزما و برداشت های شخصی از دین و مذهب، نهایتا ماهیت فرقه یی پیدا کرده و مناسبات فرقه ای در تمامی ساختار تشکیلاتی آن شکل گرفته است.

بدین ترتیب باید گفت انقلاب ایدئولوژیک، طرح ابداعی رجوی نیز، در اشکالی متفاوت، ولی با ماهیتی یکسان، شبیه به کاری بود که حسن صباح در یک هزار سال قبل در قلعه طبس و قلعه الموت بر علیه فداییانی که جهت مبارزه وارد این قلعه می‌شدند، انجام داد.



داستان انقلاب ایدئولوژیک، طلاق اجباری و نهایتاً درآوردن رحم زنان و رساندن آن‌ها به آنچه که از نظر رهبری مجاهدین خلق «قله‌رهای» خوانده می‌شد نیز شباهت زیادی به مقطوع النسل کردن فداییان مطلق که وارد قلعه الموت و طبس می‌شدند دارد. مقطوع النسل کردن فداییان اجباری بود و فداییانی که وارد قلعه الموت می‌شدند هرگز نمی‌دانستند که چنین سرنوشتی در انتظار آن‌هاست و وقتی وارد می‌شدند یا بایستی به این عمل تن می‌دادند و یا کشته می‌شدند.

مجاهدین خلق نیز هر که را که در خارج و یا از ایران پذیرش می‌کردند هرگز موضوع طلاق و اجباری بودن آن را به هواداران نمی‌گفتند. هرگز آن‌ها نمی‌دانستند اگر روزی وارد قرارگاه اشرف بشوند دیگر نمی‌توانند از آن خارج شوند و زنان نیز هرگز نمی‌دانستند وقتی وارد سازمان می‌شوند مورد تجاوز جنسی شخص رجوی قرار خواهند گرفت و رحم‌شان درآورده خواهد شد.

آن‌ها هرگز از قوانین سخت درون تشکیلاتی فرقه و وابستگی‌شان به قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی حرفی به میان نمی‌آوردند و تنها زمانی که افراد وارد قرارگاه اشرف می‌شدند، تازه بعد از مدتی می‌فهمیدند که بایستی وارد طلاق اجباری شوند و زن خود را طلاق دهند و... که در غیر این صورت با شکنجه‌های روحی و روانی و جسمی و زندان و غیره در تشکیلات مواجه خواهند شد و هرگز نخواهند توانست از این قرارگاه خارج شوند.

داستان حسن صباح نیز درس‌هایی از تاریخ است و این که چگونه در هر عصر و دوره‌ای با برداشت‌های غلط از اسلام و مذهب، باب فرقه‌گرایی در گروه‌هایی که با هدف مبارزه شکل گرفته‌اند باز شده و مسیر آن عوض می‌شود و کار به زندان، شکنجه و کشتار اعضا همان تشکیلاتی منجر می‌شود که روزی آن‌ها با صداقت تمام و برای مبارزه‌ای تمام‌عیار قدم در این راه گذاشته‌اند...

حقوق بشر و تروریسم



ایران فانوس، یازدهم نوامبر ۲۰۱۶

حقوق بشر در اصل یک منشور جهانی است که در اثر تبعات ویرانگر جنگ جهانی دوم در دهم دسامبر سال ۱۹۴۸ نوشته شد و در ۱۶ همان ماه در میدان معروف تروکادروی پاریس به تصویب رسید. این اعلامیه طبعاً برای همه آحاد بشر در هر زمان و مکان نوشته شده است.

اما گاه حقوق بشر در ارتباط با حکومت ها به شکل سیاسی و پررنگ تر و در ارتباط با غیر حکومتیان، کم رنگ تر در عرصه جهانی و توسط سازمان های بین المللی دیده می شود. در مورد مجاهدین خلق که به زعم خودشان اپوزسیون جمهوری اسلامی هستند، به همین نحو است.

مجاهدین خلق همچنین در این رابطه با موضوع حقوق بشر برخورد و رویکرد دوگانه دارند. در مناسبات داخلی، حقوق بشر را مقابل روحیه انقلابی و قابل مذمت و تمسخر می دانند و حتی اعضای داخل را به صفت روحیه حقوق بشری داشتن قابل شماتت و غیر انقلابی می دانند و شدیداً با هر گونه نشان و روحیه حقوق بشری، برخورد و مقابله می کنند.

رویکرد دیگرشان در روابط خارجی و در ارتباط با کشورها و دولت ها و نهادهای حقوق بشری است که سعی می کنند از ابزار حقوق بشر علیه دشمنان و به نفع خود استفاده کنند. به همین منوال حقوق بشر تاکنون به نفع فرقه رجوی و بیشتر در راستای اهداف و آرمان های فرقه ای آنان عمل کرده است که همین نگاه جانبدارانه و سیاسی نسبت به اعمال و رفتار گروه های تروریستی است که آنان را جری تر کرده تا بتوانند همچنان اعضای داخل را تحت انقیاد و فشار و سرکوب، باقی بدارند.

اگر حقوق بشر و نهادهای بین المللی همان گونه که در ارتباط با حکومت ها نگاه ذره بینی و حساسیت لازم را دارند در ارتباط با سایر گروه های فشار و فرقه ای و تروریستی، همین نگاه و اهمیت را قائل می شدند ما امروز شاهد تلفات هنگفت از جانب گروه

های تروریستی نبودیم. گروه هایی که در بسیاری موارد در کنف حمایت های آشکار و نهان دولت های مستبد و نهادهای بین المللی قرار دارند.

لذا در همین رابطه ایران فانوس در بخش و جلسه دوم از گردهمایی، موضوع بحث را به حقوق بشر و تروریسم اختصاص داده است. این نوع گردهمایی و بحث در موارد دیگر و موضوعات غیر همچنان ادامه خواهد داشت. لذا شما را به دیدن دومین بحث و موضوع حقوق بشر در ارتباط با فرقه رجوی دعوت می کنیم.





سانسور و حقیقت در فرقه رجوی!

انجمن نجات مرکز سمنان - ۱۳ آبان ۱۳۹۵

در تشکیلات مافیایی فرقه رجوی، اساسا چیزی که موضوعیت نداشت حقیقت بود، چون این فرقه تماما بر اساس کلک و حقه بازی و نیرنگ بنا شده بود. خط کار رجوی همین بود که افراد هیچ گونه ارتباطی با دنیای خارج فرقه نداشته باشند و رجوی در محیط کنترل شده بهتر می توانست القائات خود را پیش ببرد. رجوی حتی از یک خبر کوچک از داخل ایران هراس و واهمه داشت و آن را با کلی تغییر به خورد افراد می داد. چماقی به نام زندگی جمعی وجود داشت، تا حرف می زد می گفتند منافع و امنیت جمعی ایجاب می کند که اینجور باشد و هیچ اقدامی به طور انفرادی وجود نداشت.

اخبارها، کلیپ ها، حتی فیلم ها کاملا با حساب و کتاب گذاشته می شد هر آنچه به خودش مربوط می شد را پخش و یا با تغییر ایجاد کردن بر روی آن، بعد از کلی دیر کرد زمانی، به اطلاع نفرات می رساند. رجوی سعی می کرد با تحلیل های خود بولتن های راه اندازی کنند و حول آن تازه بحث می گذاشتند، آن هم در جمع بالا که کسی حق مخالفت و اظهار نظر دیگری به جز همان که دیکته شده بود، نداشت. جالب این بود که باز در بیان و مصاحبه ها می گفتند مقاومت ما با پویایی شگفت انگیزی به پیش می رود، جای سؤال دارد که وقتی نیرویی حق فکر کردن به جز آن چه از وی می خواهند ندارد چه پویایی؟ ولی این هم فرهنگ خودساخته رجوی بود، در این تشکیلات مافیایی گوش کردن به رادیو چه ایران و چه خارج، ممنوع و مورد بازخواست قرار می گرفتی در صورتی که نافرمانی می کردی با یک مخفی کاری باید این کار را انجام می دادی که نکند وفاداران فرقه رجوی پاچه ات را بگیرند و همیشه تعدادی فال گوش و خبرچین وجود داشت.

این جنبه داستان مهم بود که رجوی حتی از گوش دادن به اخبار ایران هم وحشت داشت. وقتی باز دیدی از قرارگاه اشرف می خواست انجام گیرد، کلی با نفرات صحبت می شد که فقط تبلیغ مثبت از مناسبات داریم؛ آزادی عمل و زندگی کردن زنان و مردان در کنار یکدیگر که البته برای کسانی که می آمدند جای تعجب و سؤال داشت. ولی در عمل سایه مردان و زنان را می زدند که بخواهند با یکدیگر صحبت کنند. تظاهر کردن به آنچه که نیست و نبود، در فرقه رجوی کاری معمول بود و این ریل متداول شده بود و باید همه انجام می داند واقعا آدم ها مثال یک رباط فقط تقلید می کردند. هیچ کس اختیار و اراده ای نداشت.

این است آن مدینه فاضله ای که مریم قجر به آن می نازد و در بوق و کرنا می دم. ولی خوشحالیم که دیگر آن دوران به پایان رسید و حداقل دیگر نمی توانند در آلبانی این طور تنظیم کنند. لذا از خانواده های اعضا می خواهیم در ارتباطاتشان آن ها را از اخبار و وضعیت مناسب جامعه ایران، امکانات، رفاهیات، وسایل ارتباط جمعی و... مطلع نمایند تا شاید با فشار بر فرقه رجوی، این گسست تشکیلات هرچه زودتر اتفاق بی افتد.

طاعون سیاه از پیکر عراق معالجه شد



انجمن نجات مرکز کرمانشاه - ۱۹ آبان ۱۳۹۵

سازمان مجاهدین خلق (فرقه رجوی) از سال ۱۳۵۹ و در ابتدای جنگ عراق با ایران، به طور مخفی به مزدوری برای صدام پرداخت تا این که در خرداد ۶۰ تمام عیار به خدمت خیانت و جنایت درآمد و در سال ۶۵ رسماً این خیانت و جنایت بیرونی شد.

بعد از سقوط صدام؛ نمایندگان محلی و مجلس عراق، مجاهدین را در عراق غده سرطانی و طاعون سیاه در بدنه کشورشان نامیدند و طی مستند سازی ها، روشنگری ها و... به افشای این طاعون سیاه پرداختند و حتی در مقاطعی هم نیروهای شبه نظامی علیه این طاعون سیاه اقدام نظامی کردند و تعدادی از آن ها را کشتند و نهایتاً این غده سرطانی با همت خانواده های شهدای عراقی، خانواده های اسیران درچنگ رجوی، جادشگان از فرقه ترور و وحشت و خلاصه مجموعه ای از قربانیان جنایات رجوی، به نقطه ای دور در قاره دیگری رانده شد.

واقعاً چرا و چگونه عملکرد این فرقه را به طاعون سیاه در عراق تشبیه کرده اند؟ البته خود عراقیان فاکت و نمونه های بی شماری از جنایات مجاهدین با همدستی صدام علیه عزیزانشان دارند و در مقاطع مختلف افشا شده است. اما جادشده های این فرقه ی تروریستی شاهدان عینی جنایات رجوی درحق مردم عراق و ایران هستند. فرقه ی مجاهدین حقیقتاً مصداق واقعی همان طاعون سیاه است .



حرف جدادگان برای اثبات طاعون بودن رجوی در عراق چیست ؟

- رجوی در عراق، سرزمین عراقیان را اشغال و به میدان تاخت و تاز تبدیل نمود و هر کس ادعای زمین های کشاورزی خود را می نمود شدیداً سرکوب و به عنوان عامل دولت ایران تحویل صدام می شد .
 - صدام صدها روستا را بر سر ساکنانش ویران کرد، آن سرزمین و منطقه را کاملاً در اختیار رجوی قرار داد. آن مناطق، معروف به نوژول - کفری بود و رجوی نام قرارگاه حنیف بر آن نهاد و تا سال ها مردم آن مناطق آواره و بیچاره دست رجوی بودند .
 - جاده ها و خیابان های عراق در کنترل خودروهای مسلح به تیربار، توپ و تانک فرقه رجوی بود و هر کس در مقابل آنان مقاومت می کرد به شدت سرکوب می نمودند و اختیار تام شلیک و کشتن داشتند .
 - از صدها روستا و بخش استان دیاله عراق؛ شبکه محلی به نام تور اطلاعاتی مجاهدین تاسیس شده بود که هفتگی، ماهانه و روزانه کدخدای استخباراتی صدام اطلاعات جمع آوری شده را به مجاهدین می داد و حقوق می گرفت و هرگونه تحرک منطقه ای توسط رجوی تجمع و به صدام تحویل می شد و عواقب سختی در انتظار مردم نگون بخت آن منطقه از عراق بود .
 - رجوی مجاز به دست اندازی به اموال ملت عراق در منطقه بود و رسماً چند چاه نفت عراقیان توسط رجوی اداره می شد و صادرات آن برای رجوی بود .
 - رجوی شبکه ای محلی تاسیس کرده بود که تمامی جاده های بیراهه و مالرو را به شدت در کنترل داشتند و اموال کاسب کارانی که از ترس نیروهای دولتی بار خود را از بیراهه منتقل می کردند مصادره و به نفع خود ضبط و صاحبان اموال را با تشکیل پرونده امنیتی، تحویل صدام می داد و یا با تعهد سنگین آن ها را تنبیه و رها می ساخت.
 - رجوی در عراق ده ها قرارگاه و پادگان از صدام هدیه گرفته بود و زمین ها و روستاهای اطراف تا شعاع ده ها کیلومتر را تصرف و در آن تاخت و تاز می کرد.
 - رجوی در عراق، مناطق سرخ و سفید به معنای شیعه و سنی ساخته بود و علیه شیعیان، اقدامات خصمانه می کرد و آن ها را با دغلكاری و پرونده سازی به صدام معرفی می نمود و در جنایات علیه شیعیان، همدست صدام بود.
 - در یک کلام، رجوی چند قدم فراتر از صدام علیه ملت عراق جنایت انجام داد و تبدیل به طاعون سیاه در عراق شد.
- این طاعون سیاه با خروج آخرین بازمانده ها از لیبرتی به کشورآلبانی؛ از بدنه عراق جدا شد.

نامه جمعی از مادران به رئیس کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان



انجمن نجات مرکز - ۱۰ آبان ۱۳۹۵

قربانیان فراموش شده فرقه رجوی خواهان کسب اطلاع از فرزندان خود هستند.

بیش از ۳۵۰ تن از مادران دردمند و رنج کشیده، یعنی همان قربانیان فراموش شده فرقه رجوی، که سالیان سال است از دیدار با عزیزان گرفتار خود در سازمان مجاهدین خلق محروم هستند، نامه ای خطاب به آقای فیلیپو گراندی، رئیس کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان در ژنو، ارسال نمودند که عین نامه که به امضای بیش از ۳۵۰ مادر از استان های مختلف در داخل کشور رسیده است در زیر از نظرتان می گذرد:

جناب آقای فیلیپو گراندی،

ریاست محترم کمیساریای عالی ملل متحد برای پناهندگان

احتراما به عرض می رسانیم همانطور که اطلاع دارید، سازمان مجاهدین خلق اجازه ارتباط اعضای خود با خانواده هایشان را نمی دهد و این موضوع درد و رنج طاقت فرسایی را بر دوش ما مادران تحمیل کرده است. امروزه در اروپا به مادرانی که فرزندانشان توسط فرقه تروریستی داعش جذب شده و به سوریه، عراق و لیبی و دیگر نقاط برده شده اند "قربانیان فراموش شده" می گویند چون آن ها در ناراحتی تمام، هیچ ارتباطی با فرزندان خود نداشته و از وضعیت آنان بی اطلاع هستند.

اما دقت نمایید که ما حتی فراموش شده تر از آن مادران هستیم، چون برخلاف آن ها اولاً ما به دلایل سیاسی به هیچ وجه نتوانسته ایم توجه جهانیان و از جمله شما را به درد و رنج خود جلب نماییم، و ثانیاً ما از محل استقرار فرزندان خود مطلع هستیم و بارها حتی



تا ۱۰۰ متری آنان هم رفته ایم ولی سازمان مجاهدین خلق به رهبری مسعود رجوی مانع از دیدار و کسب اطلاع ما از فرزندانمان شده است.

حال که سازمان مجاهدین خلق به آلبانی منتقل شده است، ما از شما به عنوان رئیس ارگان مسئول اردوگاه محل استقرار آنان در تیرانا، می خواهیم تا با استفاده از اختیارات خود، ترتیب دیدار و کسب اطلاع ما از فرزندانمان را بدهید و بیش از این ما را در نگرانی و ناراحتی باقی نگذارید. ما یقین داریم که عملی شدن این خواسته ما از جانب شما کاملاً ممکن است و درخواست داریم جدا از مسائل سیاسی، منطقه ای و بین المللی و صرفاً برای انسانیت و به خاطر حقوق انسان و حقی که مادر به گردن جامعه، خانواده و فرزند دارد، شجاعت به خرج داده و وارد عمل شوید. با تقدیم ارادت و احترام

تهران، ۳۰ اکتبر ۲۰۱۶

فرقه ها از روز نخست به افراد جذب شده می آموزند که راه آنان تنها راه رسیدن به هدفی است که آن را تبلیغ می کنند، تنها راه برای رسیدن به آرامش درونی، رسیدن به خدا، خدمت به مردم، ... است. در دنیای سیاه و سفیدی که فرقه ها تبلیغ می کنند به افراد می آموزند که بیرون از آن ها تماماً سیاهی است و بس و در درون فرقه سپیدی و آرامش وجدان و روح و روان وجود دارد. در مورد فرقه های تروریستی و به اصطلاح مبارز و انقلابی، آن ها مدعی هستند که راه آن ها تنها راه مبارزه برای هدف است. آن ها حتی هراز چندگاه افراد فرقه را دعوت به این می کنند که اگر راه دیگری برای رسیدن به آن هدف سراغ دارید آن را به ما نشان دهید تا ما نیز راه خود را رها کرده و به دنبال شما بیاییم... فرقه ها حتی ممکن است خودشان چند درب خروجی را به شما نشان دهند و حتی به شکل عارفانه یی همچون رجوی مدعی شوند که "چراغ ها را خاموش خواهند کرد که هر کس که می خواهد آنجا را ترک گوید." اما بلافاصله با شیوه های مختلف، فضایی را برای افراد تصویر می کنند که گویی پشت هر دری اژدهایی در کمین است و یا در انتهای آن بن بست مرگبار در انتظار عبور کنندگان از آن درب وجود دارد... البته رجوی چراغ ها را خاموش کرد، اما وقتی چراغ ها روشن شد، همه دیدند که این خود رجوی بوده که فرار را بر قرار ترجیح داده است!

نقل از کتاب: فرقه های تروریستی و مخرب

نویسنده و مترجم: دکتر مسعود بنی صدر

صفحه: ۲۲۵

اگر مجاهدین خلق سلاح نمی شدند اکنون در کنار داعش برای آمریکا می جنگیدند



سایت ایران دیدبان - ۸ آبان ۱۳۹۵

جوزف توماس سردبیر نشریه ژئوپولیتیک نیو اتلس در تایلند با انتشار مقاله ای در وبسایت نشریه برخط New Eastern Outlook نوشت آمریکا به طرز تمسخرآمیزی در مبارزه با تروریسم دو چهره دارد.

وی با اشاره به مقاله اخیر دانیل بایمن از مؤسسه بروکینگز که در آن گفته بود بسیاری از دولت ها در کشورشان هم از گروه های تروریستی حمایت می کنند و هم با آنها مبارزه می کنند، گفت: در حقیقت آمریکا بیشتر پشتیبان تروریسم است تا کشورهایی که بایمن ادعا می کند.

وی افزود: نه تنها آمریکا خودش درگیر پشتیبانی از تروریسم و در عین حال ادعای مبارزه با آن در سطح بین الملل بوده است که مؤسسه بروکینگز و بایمن هم به طور خاص و علنا خواستار حمایت مالی و آموزش و تسلیح گروه هایی بودند که جزء گروه های تروریستی دسته بندی می شدند.

توماس سپس به گزارش ۲۰۰۹ این مؤسسه با عنوان «کدام مسیر به ایران می رسد؟» اشاره کرد و گفت: این مؤسسه و دانیل بایمن در این گزارش سازمان مجاهدین خلق را که در آن زمان در فهرست گروه های تروریستی قرار داشت به عنوان گروه تروریستی نیابتی بالقوه معرفی کرد که می تواند علیه دولت تهران شورش کند و نهایتاً به سرنگونی آن بیانجامد.

وی افزود: مؤسسه بروکینگز در گزارشش می پذیرد که بدون شک مجاهدین خلق به اقدامات تروریستی خود علیه اهداف سیاسی و غیرنظامی در ایران ادامه می دهد و خاطر نشان می کند که اگر مجاهدین خلق بخواهد گروه نیابتی موفقی برای آمریکا علیه



ایران شود، باید از فهرست تروریستی این کشور حذف شود. نهایتاً هم مجاهدین خلق در سال ۲۰۱۲ از این فهرست تروریستی حذف شد.

این روزنامه نگار مستقر در تایلند ضمن اشاره به بهانه آمریکا از حذف مجاهدین خلق از فهرست تروریستی خود که کنار گذاشتن خشونت اعلام شده بود، ادامه داد که **ناتوانی مجاهدین خلق در یک دهه پیش از تصمیم وزارت خارجه بر حذف این گروه از فهرست تروریستی، به خاطر تعهد ایدئولوژیک آن به مشی غیرخشونت آمیز نبوده است؛ بلکه به دلیل محدودیت های استراتژیکی بوده که توسط نیروهای امنیتی ایران و عراق بر این سازمان تروریستی قرار داشته است.**

به احتمال زیاد اگر ایران و عراق موفق به خلع سلاح مجاهدین خلق نمی شدند؛ این گروه به مبارزان جنگ نیابتی آمریکا علیه تهران در دو سوی مرز ایران و عراق تبدیل می شد. در آن هنگام مبارزان مجاهدین خلق خشونت مسلحانه با حمایت آمریکا را علیه ایران و عراق و دوشادوش گروه های تروریستی تحت الحمایه آمریکا انجام می دادند؛ گروه هایی که در سراسر منطقه بخشی از جنگ نیابتی آمریکا علیه سوریه، روسیه و ایران را به راه انداخته اند.

همه برای یک نفر

بر خلاف نظام قبیله ای که همه برای یک نفر و یک نفر برای همه تعریف می شد در فرقه ها، همه فقط برای یک نفرند. همه ی توان و ظرفیت مادی و معنوی فرقه باید در جهت خدمت و اطاعت از رهبر فرقه شکل بگیرد و احياناً اگر قرار باشد سایر اعضا نیز از مواهب فرقه بهره مند شوند این امر منوط به میزان اطاعت و فرمان برداری اعضا از فرمان های رهبر فرقه است.

بنابراین مسیر اطاعت و خدمت در فرقه ها مسیری یک طرفه از جانب اعضا به سمت رهبری فرقه است. رهبری فرقه هیچ تعهدی در برابر اعضا ندارد و فقط این اعضا هستند که باید به انحاء گوناگون و سپردن ضمانت های گوناگون، همه ی توان و ظرفیت خود را در استخدام رهبری فرقه در آورند.

نقل از کتاب: در قلمرو سایه ها

نوشته: احسان احمدی و سمیه شاه حسینی

صفحه های: ۹۰ و ۸۹

«موساد»، «سیا» و «منافقین» در ترور دانشمندان هسته ای ایران دست داشتند



خبرگزاری فارس - گروه بین الملل ۰۹ - ۰۹ - ۱۳۹۵

افسر سابق اطلاعاتی آمریکا اذعان کرد سازمان های جاسوسی غربی از جمله آمریکا و رژیم صهیونیستی با استفاده از اعضای گروهک منافقین در ایران، دانشمندان هسته ای را در سال های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ ترور کردند.

به گزارش گروه بین الملل خبرگزاری فارس، «فیل جردلی» افسر سابق سازمان مرکزی اطلاعات (سیا) و بخش اطلاعات ارتش آمریکا طی یادداشتی در پایگاه خبری «آی آر آی سنتر» اذعان کرد در روز ۲۸ نوامبر سال ۲۰۱۰ (۸ آذر ۱۳۸۹) سازمان های جاسوسی و اطلاعاتی آمریکا و رژیم صهیونیستی با همکاری گروهک منافقین اقدام به ترور «مجید شهریاری» دانشمند هسته ای ایران کردند.

جرالدی ترور شهریاری را اقدامی ننگین و شرم آور از سوی «موساد» دستگاه جاسوسی رژیم صهیونیستی جهت دخالت و صدمه زدن به برنامه تحقیقاتی و صلح آمیز هسته ای ایران توصیف کرده و نوشت: «شهریاری که در میان چهار دانشمندی که بین سال های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ از سوی تروریست ها ترور شدند، برترین بود، هیچ ارتباطی با سازمان های نظامی در تحقیقاتش نداشت.»

وی اذعان کرد که شهید شهریاری در توسعه تحقیقات قدرت هسته ای ایران پیشرو بوده و در جهان نیز به خاطر مهارتی که در فیزیک کوانتوم و جابجایی نوترون داشت، شهرت یافته بود.

در ادامه این یادداشت تصریح شده که جامعه اطلاعاتی جهانی قبول دارد موساد، ترور شهید شهریاری و دیگران را طرح ریزی و آماده کرده بود که از طریق ایادی آن ها در گروهک تروریستی منافقین انجام گرفت. در تحقیقات جامعی که سازمان سیا طی سال های ۲۰۰۷ و ۲۰۱۲ انجام داد مشخص شد برنامه ایران تسلیحاتی نبوده و جمهوری اسلامی هرگز به آن سمت قدمی برداشته است. افسر سابق اطلاعاتی آمریکا تاکید می کند رژیم صهیونیستی با استفاده از نتایج بازرسی ها و تحقیقاتی که آژانس از برنامه هسته ای ایران داشته، دانشمندان هسته ای را شناسایی و آن ها را ترور کرده و همچنین ویروس هایی را به داخل سامانه های رایانه ای تاسیسات اتمی نفوذ داد.

جرالدی همچنین افزود که شهادت شهریاری نباید فراموش شود زیرا یادآور آن است که موساد و دیگر دستگاه های جاسوسی تا چه حد بی رحم بوده و حتی وقتی قربانیان واقعاً تهدیدی برای آن ها نیستند، باز هم جنایت می کنند. با این که این ترور به دست عوامل منافقین انجام شد اما آن ها توانایی دسترسی به اطلاعات دقیق نداشتند که این امر به کمک نفوذ سیا و موساد انجام شد.

تحقیر و خرد کردن شخصیت افراد در فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز سمنان - ۹ آبان ۱۳۹۵

آنچنان که یادم می آید در مناسبات فرقه ای رجوی هیچ کس از هتک حرمت و خرد شدن شخصیتش بی بهره نمانده و به عناوین مختلفی مورد اتهام قرار گرفته است. حال به وضعیت نیروها در داخل این فرقه می پردازیم. به طور کلی نیروهای سازمان چند دسته بودند که رجوی با هر کدام به روش خود برخورد می کرد:

اولین قشر، زندانیان بودند که یا عفو خورده و یا مدت زندان آن ها تمام شده بود و رجوی آن قدر با آن ها ارتباط می گرفت و چنین مورد تمسخر قرار می داد، به آن ها می گفت: اگر مقاوم بودید که در زندان زنده نمی ماندید و شما تفاله های زندان بودید پس برای من نقش زندانی سیاسی را بازی نکنید و این گونه زبان آن ها را بند می آورد و طوری با آن ها برخورد می کرد که طرف بدهکار سازمان شود.

دومین سری، افرادی بودند که از زمان فاز سیاسی و بعد هم فاز نظامی به کردستان منتقل شدند و افرادی چشم و گوش بسته و هر آنچه رجوی می گفت را اجرا می کردند و به دلیل شرکت در عملیات مختلف و ترورها، خوی وحشی گری در آن ها بود و رجوی آن ها را تبدیل به شکنجه گرانی کرده بود که بعدها هم این افراد جزء مدار اول وی بودند.

دسته سوم، افرادی بودند که در خارج و کشورهای مختلف به آن ها اصطلاح دم فروغی گفته می شد با وعده های بسیار به عملیات آورده می شدند و نقش سیاهی لشکر و گوشت دم توپ بودند و هر گاه حرفی هم می زدند رجوی آن ها را زایده بورژوازی و فرهنگ غرب می دانست که هیچ درد و غمی نداشتند و اصالت آن ها را زیر سؤال می برد.



دسته چهارم، اسرای جنگی بودند که رجوی با تباری با صدام آن‌ها را به بهانه‌های مختلف از اردوگاه‌ها بیرون کشید و اول به صورت مهمان ولی بعدش چنان برخوردی می‌کرد که من شما را از لجنزار اردوگاه‌ها بیرون کشیدم. حتی از خوردن و همه چیز آن‌ها ایراد می‌گرفت و در بحث‌های ایدئولوژیک روی آن‌ها اسم لمپنیسم را گذاشته بود و اردوگاهی. این مارک همواره بر پیشانی این قشر از افراد بود یعنی همین آدم‌ها جانشان را در شرایط مختلف می‌دادند ولی رجوی به خاطر این که همه اشخاص را به گونه‌ای خرد کند یک انگلی به آن‌ها می‌زد.

دسته پنجم، بچه‌های سازمانی بودند که میلیشیا خطاب می‌شدند و رجوی آن‌ها را به بهانه تغییر آب و هوا و دیدن خانواده از اروپا به عراق آورد و گفته بود یک دوره چند ماهه باشید بعدا بروید. این شگرد و کلک رجوی بود، دیگر برگشتی در کار نبود و با کوبیدن این حرف که شما بچه‌های سازمان هستید پدر و مادرتان کشته و یا توسط ایران شکنجه شده، احساسات آن‌ها را بر می‌انگیخت. خودم شاهد بودم در مواردی که با همین بچه‌ها در هنگی به نام حنیف بودم، می‌گفتند: "اساسا ما کینه‌ای و یا نفرتی نسبت به ایران نداریم چون اصلا چیزی از ایران در ذهن ما نیست" و رجوی با وجود این داستان‌ها همیشه به آن‌ها می‌گفت می‌دانید هر کدام شما چقدر از سازمان انرژی گرفتید با چه هزینه‌های هنگفتی در خارج از عراق اقامت داشتید.

نفرات بعدی، تعدادی از افراد بودند که به دلایل مختلف از جمله اعتیاد به مواد مخدر، قاچاق و... در کشورهای منطقه از جمله ترکیه اقامت داشتند. سازمان با سرپل‌هایی که داشت این افراد را که مستمسکی نداشتند به دام انداخت و به بهانه اروپا و کار در بنگاه‌های اقتصادی به کشور عراق آورد. در صورتی که کشور عراق اساسا پناهنده و یا پناهجو نمی‌پذیرفت و هر کس هم که وارد کشور می‌شد طبق قوانین آن کشور زندانی می‌شد. رجوی در جلسات متعدد این افراد را یک مشت جانی معتاد قلمداد می‌کرد که بهای هر کدام از شما که در حال حاضر اینجا هستید کشته شدن چند مجاهد است. همیشه در تشکیلات هم نگاه خاصی به این افراد بود.

جدا از این‌ها **تعدادی** هم جسته‌گریخته، سازمان به شیوه‌های مختلف با اعضای خانواده‌های افرادی که در تشکیلات بودند تماس می‌گرفت و از آن‌ها می‌خواست برای کار و خروج از ایران به کشور اروپا با پیکی که سازمان می‌فرستاد از ایران خارج می‌کرد و نهایتا فریب خوردگانی بودند که در چاه سازمان افتاده بودند. **از نظر رجوی تنها زندانی مقاوم و سیاسی شخص خودش بود و این القاب را اجازه نمی‌داد کسی دیگر استفاده کند.** رجوی با این حربه که تک تک نفرات اول باید یک مجاهد باشند، هر کس تجربه و تخصصی داشت را می‌گرفت و شخصیت وی را خرد می‌کرد سپس طرف مقابل را بدهکار می‌کرد، بعد از تخصص آن در تشکیلات استفاده می‌نمود. بارها به افرادی که در زمینه سیاسی در خارج فعالیت می‌کردند می‌گفت: "شما نماینده من هستید و به اعتبار من هست که با شما ملاقات می‌شود." یعنی با این کار می‌خواست بگوید بدون من، شما عددی نیستید و منم که سرور شما هستم برای همین خودش را در بین اعضاء، تا حد پرستیدن، دست نیافتنی جا انداخت. حال باید گفت چه شد این همه مدال‌های پر زرق و برقی که به خودت آویزان کردی؟ چرا چندین سال را در خفا گذراندی؟؟؟ چون جان ناپیشش برایش اهمیت داشت در هر سر فصلی به گونه‌ای ماهرانه از آن گریخت و تمام آن ناسزاهای و حرف‌های رکیک نثار خودش شد.

چرا رجوی دیگر از اشرف و لیبرتی و استراتژی سی ساله در عراق هیچ نمی گوید ؟

انجمن نجات مرکز کرمانشاه - ۱۷ آبان ۱۳۹۵



فرقه تروریستی مجاهدین به شکل مفتضحانه ای از عراق اخراج شد و استراتژی ۳۰ ساله مبارزه و جنگ آزادیبخش در جوار مرزهای میهن را با تفتیش در گیت های پلیس عراق جا گذاشت.

این فرقه ضد بشری برای فریب اسیران خود تا لحظه آخر همه اش از ماندگاری و هزار اشرف سخن می گفت و خود را صاحب نظر و صاحب تصمیم در مسائل عراق می دانست. به این ترتیب همیشه خبرها و تحلیل های خلاف واقع را به خورد همه اعضا می داده است. اکنون با خفت و خواری به گونه ای در این موارد سکوت کرده که گویی، رجوی و فرقه اش حتی یک ساعت در عراق نبوده و اصلا این آنها نبودند که ۳۰ سال در خدمت صدام جنایت کردند و یا این آنها نبودند که بارها و بارها خاک عراق را الک کردند و با آن تمرین، مانور و ایران فرضی درست کردند و در خیال باطل خود هر روز سرنگونی را رقم می زدند.

در حال حاضر، سیکل تبلیغی و ترفند رد گم کنی و سرپوش گذاشتن بر بیش از سه دهه خیانت فرقه رجوی ها، به درخواست اربابانشان شکل گرفته و می گیرد. اکنون آن ها دستشان از جاسوسی های هسته ای خالی شده و دیگر صدامی نیست که در رکابش بجنگند و خلاصه بازارشان کساد و به نکبت سیاسی افتاده اند. لذا اینک کشته های سال ۶۷ به یادشان افتاده و در راستای شعار و بهانه امریکایی ها مبنی بر حقوق بشر در ایران، برای آن ها مانور سیاسی برپا می کنند.

اگر از سال ۶۷ تاکنون که حدود ۲۸ سال می گذرد، همه دم و دستگاه رجوی را جستجو کنید پیگیری و تبلیغ در این خصوص را به اندازه همین چند هفته اخیر نمی بینید. کشته شده ها در هر ابعادی برای رجوی چیز مهمی نبوده و نیست و اگر خرس از پل عبور می کرد، در یک چشم به هم زدن آن ها را فراموش و حتی یک ویرگولی از آن هابه میان نمی آورده و نمی آورد.



رجوی سال ها هزاران نفر از کادرهایش را در کردستان عراق و ایران زیر خاک کرد و یا در صحنه رها کرد و ککش هم نمی گزید. او هزاران نفر را در قبرستان های کربلا و نجف رها کرد، رجوی اکنون جای آن ها را هم نمی داند. در بغداد، پادگان اشرف و لیبرتی و خلاصه در همه جای عراق قبرستان ساخت و به صورت پروژه ای، مدت کوتاهی از آن ها استفاده ابزاری نموده و اینک اسمی از آن ها به میان نمی آورد و پاسخگو نیست چون در حال حاضر نمی تواند از آن قبرستان ها و انسان هایی که زیر خاک کرده استفاده ای ببرد ولی اعدام شدگان سال ۶۷ که در راستای شعار حقوق بشر امریکا است را زنده می کند و به شدت روی آن مانور می دهد.

اصلا مگر رجوی اینک دل به حال آن اعدام شدگان می سوزاند؟ خیر چون رجوی در تمامی نشست های معروف و کذایی ایدئولوژیک و درونی، افرادی را که حکم و مدت زندانشان در ایران تمام شده و به سازمان پیوسته بودند را خائن می دانست و می گفت بایستی کاری می کردید که رژیم شما را اعدام می کرد تا سازمان بهره اش را می برد!

آیا با این اوصاف، رجوی چرا به کاست صوتی در این خصوص خود را آویزان می کند و زیر این کاست سینه می زند؟ مگر این اطلاعات و عوامل آن راه، این ۲۸ سال نداشت؟ جواب این است: تا زمانی که پول، مرز، امکان مزدوری، قدرت پوشالی و صدام بود، احتیاجی به آن نداشت؛ اکنون دیگر چاره ای جز این ندارد.

مردم ایران مرز سرخ با فرقه ترور و آدم کش رجوی راه، سال هاست که می شناسند و باعث و بانی همه ی این کشته ها و هزاران کشته و سر به نیست شده در اقصی نقاط عراق و ایران را فقط و فقط رجوی می دانند.



احمد مسچیان از قربانیان حمله به لیبرتی در ۷ آبان ۱۳۹۴



انجمن نجات مرکز گیلان - یکشنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۵

احمد مسچیان فرزند مرحوم یوسف مسچیان اهل رشت، از جمله قربانیانی است که جانش را فدای مطامع جاه طلبانه رجوی خائن کرده است. پدر و مادر چشم انتظارش بی آن که حتی صدای او را بشنوند، جان به جان آفرین تسلیم نمودند. خانواده ی او به خصوص خواهر بزرگش خانم معصومه (شهلا) مسچیان برای رهایی عزیز دربندشان به عراق ناامن سفر نمودند و در مقابل اشرف به تحسن نشستند به امید آن که بتوانند به دیدار برادر نایل آیند ولی سران فرقه مانع لحظه ای ملاقات شدند.

در ادامه کارشکنی های رجوی مبنی بر امتناع از انتقال لیبرتی نشینان به کشور ثالث با تحریک نیروهای محافظ عراقی، حملاتی صورت گرفت که احمد مسچیان نیز در شمار قربانیان بود. این خبر تأسف بار داغ سنگینی بود که رجوی بر دل خانواده مسچیان گذاشت. خانم معصومه مسچیان ضمن مراجعه به دفتر انجمن نجات گیلان بدین وسیله اعلام دادخواهی کرد.





دادخواهی خانواده احمد مسچیان (یکی از قربانیان رجوی در حمله به لیبرتی)

خانم معصومه مسچیان ضمن حمایت از کارزار انجمن نجات به اتفاق خانواده های اعضای گرفتار در فرقه رجوی در راستای رهایی اسرای نگون بخت از چنگال رجوی؛ در خصوص به قربانگاه فرستادن برادرش احمد مسچیان در حمله به لیبرتی در آبان ماه ۱۳۹۴، علیه سران تشکیلات مافیایی رجوی اقامه دعوی و دادخواهی کردند.

خانم مسچیان که خود از اعضای فعال و مرتبط با انجمن نجات گیلان هستند، در گذشته برای رهایی عزیزشان از مافیای رجوی بسیار فعال و اکتیو بودند. ایشان با تحمل رنج و مشقات فراوان علاوه بر حضور در صحنه های پیکار علیه فرقه ی مخرب رجوی، سابقه حضور و تحصن در مقابل اسارتگاه مضمحل شده اشرف را نیز در کارنامه فعالیت شان دارند.

ایشان ضمن تجلیل از تلاش و پیکار خانواده ها به مسؤل انجمن گفتند: می خواهیم علیه قاتلین برادر نازنینم که قربانی لجبازی های نابخردانه رجوی در کسب قدرت شد، در یک دادگاه بین المللی اقامه دعوی نمایم و علیه خون به ناحق ریخته برادرم به اتفاق شمار دیگری از اغفال شدگان دادخواهی کنم.

برادرم سال شصت و سه برای ادامه تحصیل به اروپا عزیمت کرده بود که با وعده وعید پوشالی رجوی به عراق کشانده شد. پس از آن ارتباط ما با احمد عزیزمان قطع شد و به رغم فعالیت مان برای دسترسی و ملاقات با ایشان، به دلیل کارشکنی سران فرقه رجوی، موفق به دیدار و تماس با او نشدیم. رجوی ددمنشانه و از روی هوس ورزی های خود شماری از جمله برادرم را به قربانگاه فرستاد. پدر و مادر مرحومم چشم انتظار احمد، دارفانی را وداع گفتند و ما نیز در غم از دست دادن عزیزمان می سوزیم. دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد، به اقتضای قانون تکامل و وعده خدایی، رجوی وطن فروش باید پاسخگوی خیانت ها و جنایت های خود علیه اعضای ناراضی، خانواده هایشان و عموم ملت ایران و عراق باشد.

مسؤل انجمن نجات گیلان ضمن اعلام همدردی با این خانواده ی داغدار، قول داد به زودی پرونده قربانیان رجوی در حمله به لیبرتی را در دادگاه های ذی صلاح بین المللی علیه مسعود و مریم رجوی با حضور شاهدان عینی و خانواده های قربانیان آن به جریان بیاورند.

رجوی باید بداند که گریزی از عدالت نیست و باید تاوان خیانت ها و جنایت هایش را پس بدهد.

برداشت آنتوان گسلر از فرقه تروریستی رجوی



محمدی - انجمن نجات مرکز - ۱۲ آبان ۱۳۹۵

آنتوان گسلر روزنامه نگار، نویسنده و محقق اهل سوئیس می باشد که تخصص اش سیاست بین الملل است. او سه کتاب در باره فرقه رجوی نوشته که کتاب سوم او با نام "در اسارت دروغ" به فارسی ترجمه و با عنوان "اسیر در زنجیر دروغ" با مقدمه ای از مهندس ابراهیم خداینده چاپ شده است. آنتوان گسلر در مصاحبه اختصاصی با گروه مستندسازان، در مورد فرقه تروریستی مجاهدین خلق مطالبی را بیان نموده که در اینجا قسمتی از آن آورده می شود:



بمب گذاری های فرقه رجوی



"... در بسیاری از موارد، افراد متوجه مسائل نیستند. نمی دانند در دنیا چه خبر است. حجم کمی از اطلاعات را در اختیار دارند. چیزی که مرا به وحشت می اندازد، این است که تصمیم گیرندگان اصلی با چنین حجم محدودی از اطلاعات، تصمیمات مهمی می گیرند. پدیده پیچیده ای مانند سازمان مجاهدین خلق چیزی نیست که بشود در چند کلمه خلاصه اش کرد. این ها ساختار بسیار پیچیده ای دارند.

من نخستین بار از طریق کاظم رجوی با مجاهدین خلق آشنا شدم. کاظم رجوی قبلا نماینده ایران در سازمان ملل در ژنو بود. اولین بار برای انجام مصاحبه ای پیش او رفتم. حرف هایی که می زد، اصلا مرا قانع نکرد. البته باید بگویم امروز که سی سال از آن دوران می گذرد، هنوز موفق به درک منطقی این گروه نشده ام. در واقع می توان نتیجه گرفت که این گروه هیچ منطقی ندارد. از ترکیب سیاست، مذهب و تقدیس شخصیت رئیس فرقه، ترکیب خطرناکی به وجود آمده که ممکن است در هر لحظه منفجر شود. دائم از مذهب و سیاست دم می زند. مدعی آزادی فردی و حقوق بشر است اما اعضای خود را سرکوب می کند. این گروه خود را مبارز می داند اما افراد غیر نظامی را می کشد. از نظر من این ها منطقا با هم جور در نمی آید.

البته باید بگویم، اکثر گروه های آزادی بخش دست به عملیات نظامی می زنند. این ها کارشان قابل درک است. نمی گویم شخصا این کار را تأیید می کنم چون به نظر من خشونت هیچ مسأله ای را حل نمی کند و باید همیشه از طرق دموکراتیک مسائل را حل کرد اما می توان تحت شرایط خاصی آن را مشروع دانست به شرط این که نهادها و سازمان ها را هدف قرار دهد، نه افراد غیر نظامی را. نمی شود همین طور رفت و در ایستگاه راه آهن بمب گذاری کرد و سی نفر را کشت یا مثل عراق، زنان و دختران را با دینامیت به میان جمعیت فرستاد و منفجر کرد. اسم این کار را نمی توان جنگ گذاشت. نام این کار تروریسم است.

من به مرور متوجه شدم، کار سازمان مجاهدین بیشتر شبیه گروه های تروریستی است تا سازمان های آزادی بخش. چیزهایی که کشف کردم، واقعا حیرت انگیز بود؛ نه به این معنا که چیزی را کشف کردم که دیگران ندیده بودند، بلکه تنها کسانی آن را می بینند که میل به دیدن آن داشته باشند. اگر انسان نخواهد آن را ببیند، هر چه را در ظاهر می بیند و به همان شکلی که رهبران سازمان خواسته اند، می پذیرد.

با اندکی تأمل، متوجه شدم که این گروه نه تنها تروریست است بلکه گرایش های فرقه ای دارد... در این پدیده چیزهای عجیبی یافتیم از جمله: تقدیس شخصیت رئیس فرقه، از بین رفتن نهاد خانواده، طلاق های اجباری. سازمان افراد را به بازی می گیرد و حق زندگی در یک جامعه عادی را از آن ها سلب می کند و جامعه ای مصنوعی برای آن ها می سازد؛ جامعه ای که در آن فقط حق دیدن تلویزیون سازمان و خواندن نشریات سازمان را دارند و از دنیای عادی و آدم های عادی به کلی بی خبرند. به این ترتیب، سازمان موفق می شود هر مطلبی را به اعضایش بقبولاند. اسم این عمل، شست و شوی مغزی است و به دلیل همین ویژگی هاست که به جرأت می توان گفت سازمان مجاهدین خلق فرقه ای تروریستی است.



خودسوزی اعضا به دستور رجوی



عملیات فروغ جاویدان (مرصاد)

اصلا معلوم نیست این ها چه کار خاصی انجام می دهند. من شناختی اولیه از مسائل لجستیک و استراتژی های نظامی دارم. وقتی عملیات فروغ جاویدان را بررسی کردم، واقعا وحشت کردم. یک عده جوان و دانشجو را که هیچ نوع آموزش نظامی ندیده بودند، با یک سلاح روانه میدان جنگ کرده بودند. بعد هم به آن ها گفتند هر کس کشته شود، تقصیر خودش است. اصلا این طور نیست، به عقیده من فرماندهان و رهبرانشان مقصودند. تمام اقتدار و ارزش رهبر به این است که اشتباهات خود را بپذیرد و سلاح به دست گیرد و همراه افرادش به جنگ برود و خطای خود را بپذیرد، نه این که افراد را آموزش ندهد و وقتی شکست خوردند، اشتباهات را به گردن آن ها بیاندازد. در واقع باید گفت سازمان و رهبرانش افراد خود را به مسلخ فرستاده بودند و از قبل می شد نتیجه عملیات را پیش بینی کرد.

حال این سؤال پیش می آید که چندین هزار فردی که به عضویت سازمان درآمدند، چگونه واقعیت را ندیدند. این مسأله را چطور می شود درک کرد؟ باید گفت برای این که افراد واقعیات را نبینند، مجموعه روش هایی وجود دارد که از زمان جنگ ویتنام مورد استفاده قرار گرفته و همان تکنیک های شست و شوی مغزی است.

به این ترتیب که با کم خوابی و گرسنگی و کار زیاد، قدرت مقاومت افراد را کاهش می دهند. به اعضای خود دروغ می گویند و در پاسخ به اعتراض اعضا، آنان را دستگیر، زندانی، شکنجه و تهدید به قتل می کنند. به عقیده من، سازمان مجاهدین خلق را فقط با فرقه تروریستی ارتش سرخ ژاپن می توان مقایسه کرد که افراد خود را به محض پیدایش کمترین اختلاف نظر ایدئولوژیک به قتل می رساند. جالب است بدانید، پلیس ژاپن موفق به شکست ارتش سرخ نشد بلکه آن ها خودشان یکدیگر را کشتند.

این نوع گروه ها بیشتر مائوئیست هستند تا مارکسیست و بیشتر تابع حزب باد هستند. یک روز سرخ هستند، یک روز سبز، یک روز آبی، یک روز سیاه. اگر به آن ها متذکر بشوید که گفته بودند سیاه هستند، می گویند ما گفته بودیم آبی هستیم، سرخ هم هستیم. هر چیزی را دستاویز قرار می دهند تا افراد را تبدیل به ابزار کنند و مانند بیل، چکش و کلنگ از آن ها استفاده شود؛ همان طور که از چکش برای کوبیدن میخ در دیوار استفاده می شود و کلنگ برای کندن زمین به کار می رود، سازمان با افرادش دقیقا چنین کاری کرده است، عده ای از اعضا را برای کوبیدن میخ به کار می برند و از دیگران هم استفاده های دیگر می کنند.



سازمان برای این که بتواند افرادش را کاملاً تحت کنترل بگیرد، نشست های انتقاد از خود برگزار و اعضا را مجبور می کند دوستان خود را تحت فشار قرار داده، همدیگر را به مقامات سازمان لو بدهند...

خصوصیت این افراد این است که علاوه بر سیاست، در مذهب نیز دست دارند. از مذهب نوعی تفسیر کاملاً شخصی ارائه می دهند و مثلاً مدعی می شوند که فرستاده خدا در زمین هستند. خیلی هم واضح و بی پرده این کار را انجام می دهند. چطور ممکن است افراد این چیزها را باور کنند؟ غیر ممکن است کسی این را باور کند مگر این که در ساختار بسته ای باشد و از آن خارج نشود ...

... احترام به حقوق افراد بر هر چیزی ارجحیت دارد. وقتی یک دولت به ملت خود ستم می کند، مردم می توانند واکنش از خود نشان دهند. در هر کشوری، عده ای مخالف و موافق هستند و این واکنش ممکن است ابعاد وسیعی پیدا کند و مثلاً به تظاهرات خیابانی کشیده شود. اما وقتی عده ای که با هم اشتراک نظر دارند، عده دیگری را از میان خود به دلیل تردید و انتقاد مورد اذیت و آزار قرار می دهند و می گویند باید اطاعت کنید یا اذیت و آزارها را بپذیرید، این را نمی شود تحمل کرد.

به عقیده من انسان اگر در حد گاندی هم باشد، خودش به تنهایی می تواند برای مبارزه اش تا هر کجا می خواهد، پیش برود به شرط این که خودش تنها رنج بکشد. حق ندارد ده ها نفر دیگر را با خود همراه کند فقط به خاطر این که عده ای پیرو داشته باشد. مسأله مریم و مسعود رجوی عشق به قدرت است. آدم این طوری خیلی راحت تر می تواند میلیون ها دلار پول در بیاورد تا این که برود و در کارخانه ای کار کند... رجوی و زرش دنبال پول هستند؛ فقط پول. زندگی راحتی هم دارند. ملک و املاک فراوانی دارند و پول بسیار در می آورند.

... درباره مجاهدین خلق به جای مذهب باید از کلمه مسلک استفاده کرد. مسلک چیزی است که بر اساس تفسیر شخصی یک نفر از مذهب تشکیل می شود. این را می توان فرقه هم نامید، با این تفاوت که در فرقه ها، عناصر دیگری هم دخیل هستند. مسلک مجاهدین خلق در واقع ارکان فرقه ای دارد. در این مسلک تقدیس شخصیت فرد بر اصول دیگر مقدم است، در حالی که در مذهب فقط خدا تقدیس می شود. رهبر فرقه را نماینده خدا می دانند و به جای خدا، رهبر فرقه را پرستش و تجلیل می کنند.

این رهبر فرقه هر چیزی را که در جهت تقدیس خودش نباشد محو می کند. هر مانعی را از سر راه خود بر می دارد. برای این که افراد فقط رجوی را دوست داشته باشند، باید ارتباط آن ها را با خانواده و خواهر و مادرشان قطع کرد، و گرنه افراد به جای او این ها را دوست دارند. در منطق آن ها، وقتی کسی به برادرش محبت می کند، این محبت را از رجوی دریغ و نثار برادرش کرده است.

... به این ترتیب امکان تقدیس شخصیت فراهم می شود. اما برای چنین چیزی، نباید اجازه داد افراد نسبت به یکدیگر دلبستگی پیدا کنند. اگر یک نفر بیاید بگوید من همسرم را بیشتر از رجوی دوست دارم، این نمی شود. به خاطر همین بود که طلاق ها را اجباری کردند تا ارتباط افراد با شخص رهبر فرقه بهتر برقرار شود. این طرز نگرش بسیار غیرعادی است و در تضاد کامل با حقوق بشر قرار دارد. یعنی از یک طرف مدعی حقوق بشر هستند و از سوی دیگر آن را زیر پا می گذارند. اگر بیانیه حقوق بشر را مطالعه کنید، متوجه می شوید، رفتار این نوع گروه ها در تضاد با آن قرار دارد.



... این ها روحيات مشترکی با صدام داشتند. با صدام بده بستان داشتند. خوب، ديگر از حقوق بشر نبايد دم بزنند. صدام براي سرکوب کردهای عراق از این ها به عنوان مزدور استفاده کرد. این ها نیروهای ذخیره صدام بودند و به روی مردم آتش گشودند. این ها کردها را قتل عام کردند. علی شیمیایی که اعدام شد، در قتل عام کردها دست داشت و به سزای اعمالش رسید. نمی شود مردم را قتل عام کنند و از دموکراسی دم بزنند. دروغ است. حقیقت ندارد

... این گروه مانند عروسک های روسی هستند که در هم فرو می روند و هر کدام را که برمی دارید، عروسک دیگری زیر آن قرار دارد. تا هر جایی که ادامه بدهید، چیزهای تازه تری پیدا می کنید ..."

سازمان برای این که بتواند افرادش را کاملاً تحت کنترل بگیرد، نشست های انتقاد از خود برگزار و اعضا را مجبور می کند دوستان خود را تحت فشار قرار داده، همدیگر را به مقامات سازمان لو بدهند ...

این رهبر فرقه هر چیزی را که در جهت تقدیس خودش نباشد محو می کند. هر مانعی را از سر راه خود بر می دارد. برای این که افراد فقط رجوی را دوست داشته باشند، باید ارتباط آن ها را با خانواده و خواهر و مادرشان قطع کرد، وگرنه افراد به جای او این ها را دوست دارند.



استفاده تبلیغاتی از اظهارات زندانیان در سیمای فرقه رجوی

انجمن نجات مرکز مازندران - ۴ آبان ۱۳۹۵

این روزها سیمای فرقه تعدادی از زندانیان دوره سال های ۶۰ تا ۶۷ را به میدان آورده و از آن ها در مورد سرگذشت زندانیانی که اعدام شدند مصاحبه به عمل آورد.

اکثر این افرادی که مصاحبه شده اند همان زندانیانی هستند که از فاز ۶۰ تا الی ۶۷ یا بیشتر در زندان های ایران زندانی بودند و پس از پایان دوران محکومیت آزاد شده و سپس به فرقه رجوی پیوستند و از میان آن ها تعدادی از مرز ترکیه و تعدادی هم از مرز پاکستان گریخته در نهایت به قربانگاه رجوی ملحق شدند.

حسابی که این افراد برای خویش باز کرده بودند، فکر می کردند بعد از این که به فرقه پیوستند به دلیل سابقه شان و به دلیل زندانی بودنشان؛ به قول خودشان مسئولین فرقه آن ها را تحویل می گیرند و جایگاه ویژه ای را برای آن ها قائل می شوند، این اشخاص فکر کرده بودند حالا مسعود رجوی آن ها را به چشم نلسون ماندالا می بیند. (زندانیان به اصطلاح مقاوم با سابقه طولانی) بر خلاف تصورات و داده های زندانیانی که از ایران مخصوصاً طی سال های ۷۴ به بعد به فرقه پیوستند، درست ۱۸۰ درجه عکس عمل کرد و مثل آواری روی سرشان خراب شد در این زمینه مسعود رجوی به همه آن ها مظنون و مشکوک شد و به صراحت گفت: زندانیانی که بعد از سال ۶۷ آزاد شدند در واقع به جنبش خیانت کردند. وی گفت: آن هایی که اعدام شدند سر موضع بودند و اما آن هایی که دوره محکومیتشان را طی کردند و سپس بعد از سنواتی آزاد شدند آن ها خیانت کردند و کم آوردند و به جمهوری اسلامی آری گفتند.

به همین دلیل رجوی به آن ها مشکوک شده که نکند به عنوان جاسوس به میان فرقه آمدند، و به اطلاعاتش دستور داد همه آن ها را قرنطینه کرده و از تک تک مصاحبه بگیرند تا تناقضاتشان بیرون زند و اقرار کنند که فرستاده نظام هستند.

در این رابطه خیلی از آن ها مورد برخورد تشکیلات فرقه قرار گرفتند و این افراد واقعاً زیر فشار بودند داشتند از درون منفجر می شدند اصلاً تصور نمی کردند مسعود رجوی تا این حد به آن ها مشکوک شده باشد.

بعد از پایان دوران حسابرسی و قرنطینه، آن ها را در یکان های رزمی سازماندهی کردند تشکیلات فرقه هیچ گاه به آن ها اعتماد نداشت آن ها همواره از سوی تشکیلات زیر ذره بین بودند به همین دلیل بود که بعد از سرنگونی صدام و حضور امریکایی ها در اشرف، یک فضای نسبتاً بازی ایجاد شد. جالب اینجاست که تعداد بسیار زیادی از همان زندانیانی که در ایران زندانی بودند از زندان مخوف فرقه رجوی در اشرف گریختند و به کمپ امریکایی ها پناه بردند و از فرقه برائت جستند و تعدادی از همان افراد اینک یا پناهنده کشورهای اروپایی اند و تعدادی هم به ایران آمده و دنبال زندگی خود رفته اند.



اگر زندان رجوی را با زندان نظام جمهوری اسلامی مقایسه کنیم البته مقایسه مع الفارق است، مع الوصف، در ایران به زندانی مرخصی می دهند، تماس تلفنی و ملاقات حضوری با خانواده ها را دارند و ... اما در فرقه رجوی، زندانی با هیچ کس در ارتباط نیست، نه تلفن داشت، نه حق داشت که از خودش دفاع کند و با خانواده اش هم حق ملاقات نداشت تمام درهای بیرون به روی افراد بسته است، اشرف زندان بزرگی بود که همه افراد در درونش محبوس بودند.

سایت های فرقه رجوی همواره از قول زندانیان مطلب درج می کنند ما نمی دانیم این چه سلول تاریکی است که زندانیان هوادار فرقه آزادانه مطلب می نویسند و فیلم تهیه کرده سپس برای تلویزیون و سایت های مریم قجر ارسال می کنند؟ یا این که خیلی احمق تشریف دارید یا به زعم بیمارگونه خود تصورات غلطی از مردم دارید؟

این چه زندانی است که زندانیان آن از کشورهای اروپایی هم آزادتر هستند که به راحتی با بیرون نامه نگاری می کنند؟ آیا یک تروریست و داعشی در کشورهای غربی می تواند آزادانه با اربابان خود نامه نگاری کند؟

لازم به ذکر است اعضای فرقه در درون تشکیلات قادر نیستند با اقوام و آشنایان خود نامه نگاری کنند اعضای فرقه در درون تشکیلات ممنوع الملاقات هستند مدار آزادی در مناسبات فرقه رجوی را بنگرید ابهامات زیادی وجود دارد ولی از پاسخگویی فرقه خبری نیست.

در هر صورت رجوی از زندانیان خودش سوء استفاده می کند از جان آن ها مایه گذاشته تا خوراک تبلیغاتی برای مریم قجر تهیه گردد.

محمدرضا گلی

در تاریخ خانه های فرقه رجوی در آلبانی چه می گذرد؟

سایت ایران اینترلینک دوشنبه ۱۷ آبان ۱۳۹۵



بیش از سی سال پیش رجوی با تصمیم استراتژی جدید، راهی کشور تحت حاکمیت صدام حسین، دیکتاتور عراق شد و خون و نفس خود را با این دیکتاتور گره زد و خود را در بست در اختیار این دیکتاتور قرار داد تا بتواند از شکاف جنگ ایران و عراق و از این نمد برای خود کلاهی بدوزد. زد و بند رجوی و صدام حسین، سازمان مجاهدین را تبدیل به یک فرقه تمام عیار کرد. فرقه رجوی با کشاندن هواداران و نیروهای سازمان به عراق، آنجا را تبدیل به زندانی بزرگ، تحت حاکمیت صدام حسین کرد و هر راهی را برای خروج از این جهنم مسدود نمود. رجوی می دانست نیروهایی که به عراق کشانده، پس از مدتی خواهند فهمید که به دام افتاده اند و تلاش خواهند کرد از این دام بگریزند اما این شیاد شارلاتان فکر این را هم کرده بود، او با همدستی صدام حسین به دور قرارگاه های فرقه سیم خاردار کشیده بود آن هم از نوعی که دستک های سیم خاردار رو به داخل بود و نه رو به بیرون. معنی آن این است که خطر از درون است و نه از بیرون. همچنین نشست های تشکیلاتی با عناوین مختلف مثل عملیات جاری، غسل هفتگی، حوض طعمه و صدها روش ضد انسانی را بر پا ساخته بود تا تمام راه های خروج از این جهنم بسته شود و در نهایت اگر کسی جرات می کرد و در مقابل این فرقه می ایستاد و تسلیم این دستگاه نمی شد، او را محکوم به دو سال زندان اشرف و بعد هشت سال زندان ابوغریب می کردند.

اما همه این ها گذشت، صدام حسین دیکتاتور سرنگون شد، سران فرقه رجوی از جمله مریم رجوی پیش از شروع جنگ به اروپا گریختند، مسعود رجوی مفقود گشت و قربانیان پس از سیزده سال ماندن در عراق، با فشار خانواده ها و جدادگان و منتقدین به آلبانی منتقل شدند .



این چند خط، گذر این فرقه است از ورود تا خروج از عراق، اما حاصل این استراتژی چیزی جز مرگ و ویرانی نبوده است. بی جهت نیست که مسئول و مسبب این استراتژی مفقود شده یا مرحوم شده است. به هر ترتیب، امروز قربانیان به آلبانی منتقل شده اند و در تاریک خانه هایی نگهداری می شوند و حتما سر آن ها را با بحث های سیاسی سرگرم کرده اند تا راه بحث های واقعی (راجع به این که جمع بندی سی سال استراتژی عراق چه بود؟ چرا به عراق رفتیم و چرا درآمدیم؟ حاصل آن چه بود؟ و ده ها مسئله واقعی که باید روی میز قربانیان فرقه باشد) را ببندند. سرگرم کردن افراد با بحث های خیالی، رویا پردازانه، دروغ و فریبکارانه چیزی نیست جز گریز از آوار این قربانیان بر سر این فرقه. زیرا این فرقه می داند چه کرده است و می داند که آلبانی همچون قرارگاه های تحت پوشش صدام حسین نیست که بتوانند افراد را تهدید به زندان و قتل کنند. امروز این قربانیان در کشوری هستند که به قطع و یقین نه صدام حسین است و نه می تواند صدام حسین باشد در نتیجه این قربانیان هستند که باید از حقوق انسانی خویش دفاع کنند.

اما فرقه رجوی سعی می کند دوباره سر این جماعت قربانی شیره بمالد و آن ها را همچنان در چنگ خود نگه دارد و گفته اند: استراتژی ما تهاجم سیاسی است. گویا یادشان رفته که تا دیروز قربانیان را در اشرف و لیبرتی نگه می داشتند آن هم با شعار های چو اشرف نباشد تن من مباد و امروز همه آن ها را از یاد برده اند. اگر قربانیان این فرقه به اندازه یک درصد از افکار خودشان استفاده کنند به روشنی روز خواهند فهمید که همه این ها دوز و کلک است و نه هیچ چیز دیگر. همه این ها یک بازی است برای سرگرم کردن تعدادی قربانی که گرفتار این جماعت و فرقه شده اند.

البته فرقه رجوی خوب می داند در این سی و اندی سال چه دسته گلی به آب داده است. تئوریسین این دستگاه را گم کرده است یا مفقودش کرده تا بدین وسیله کسی سؤال نکند که مسئول این همه آسیب و مصیبت کجاست؟ و چرا کسی نیست که پاسخگوی این همه سؤال باشد؟ در یک تیم فوتبال وقتی یک تیم در مسابقات شکست می خورد در درجه نخست، سراغ مربی و مسئول تیم فوتبال می روند و حداقل کار این است که برکنارش می کنند. تازه این یک تیم فوتبال است چه برسد به جایی که بحث با جان، مال و هستی مردم گره می خورد و این همان نکته ای است که دلیل نبودن مسعود رجوی است. اگر چه امروز، او مرده یا زنده اش تفاوتی نمی کند؛ اما باید پرسید چه کسی این همه خطا کرده است؟ و چرا پاسخ نمی دهد؟ بی شک و بدون تردید در تاریک خانه های فرقه در آلبانی، قربانیان را ترسانده اند که کسی از مسبب اصلی نپرسد، همان که باعث این همه ویرانی و کشت و کشتار شده است، اما این نیز بگذرد.

ولی مگر می توان تاریخ را گمراه کرد و فریب داد. این همان جایی است که این فرقه باید پاسخ دهد به چند نسلی که آن ها ویرانشان کرده اند. بی شک چنین روزی برای پاسخگویی فرا خواهد رسید.

منصور نظری

منطق «مرکز پیرامونی» تروریسم



دکتر غلامرضا کحلکی، بنیاد هایلیان - آذر ۱۳۹۵

پدیده بحرانی تروریسم از یک منطق «مرکز - پیرامونی» در شکل‌گیری و فعالیت‌های خود برخوردار است. با مطالعه بر روی تروریست‌هایی نظیر به اصطلاح «مجاهدین خلق» که در اصل، «منافقین» از مسیر انسانیت و فطرت هستند، در کنار «تروریست‌های تکفیری»، درمی‌یابیم که این تروریست‌ها تلاش می‌کنند تا خود را در مرکز تحولات سیاسی قرار دهند که برای آن‌ها حکم محوری دارد؛ اما به واسطه روبه‌رو شدن با «مقاومت‌های سیستمی»، ناگزیر، حیات خود را در پیرامون جستجو می‌کنند. درک درست این منطق، در مبارزه با گسترش پدیده شوم تروریسم و مقابله با آن، ضروری است. با ذکر شواهدی از تاریخ تروریست‌های منافق و تکفیری، این منطق را توضیح می‌دهیم. فرقه تروریستی منافقین، پس از آن که «غایت مرکزی» مبارزه با طاغوت را به دنبال از میان برداشته شدن هسته مرکزی آن و به اصطلاح «رجویزه» شدنش، پس از سال ۱۳۵۷، با «انحراف از غایت اسلامی» و تمایل به گرایش‌های مارکسیستی، بر باد رفته می‌بیند که مجالی برای مطرح شدن در مرکز سیستم ندارد، در پیرامون به فعالیت‌های تروریستی و گریز از مرکز تمایل می‌یابد. پس از انقلاب اسلامی نیز، تروریست‌های منافق، نتوانستند جایگاهی برای غایت خود در مرکز سیستم سیاسی ایران اسلامی پیدا کنند و با پس زدن قانون اساسی، در پیرامون، نه تنها نخبگانی از سیستم را هدف قرار دادند؛ بلکه آن دسته از مردم عادی را که با معیارهای انحرافی خود فاصله داشتند، به شهادت رساندند. ماحصل اقدام‌های تروریستی «مجاهدین منافق» در کنار فعالیت‌های دیگر تروریست‌ها در تاریخ معاصر ایران اسلامی، بیش از ۱۷۰۰۰ شهیدی است که مظلومانه آسمانی شدند. منافقین، در پیرامون، حتی به جنگ با ملت ایران رفته و با اقامت در کمپ اشرف به هنگام نبرد ۸ ساله حق علیه باطل، با هم وطنان خود جنگیدند. با قرار گرفتن تروریست‌ها در پیرامون، آنان تبدیل به گزینه‌ای خواهند شد برای «بازی استراتژیک»، بازیگرانی در عرصه بین‌المللی که با مرکزیت در نبرد با تروریست‌ها، رقابت دارند. از این رو بود که منافقین از همان ابتدای انقلاب مورد حمایت دشمنان ایران اسلامی قرار گرفته و سران آن در فرانسه، ایمن از هر گونه تهدیدی، به شرارت‌های خود علیه ایران اسلامی پرداختند. اما یک قاعده نباید از نظر دور داشته شود که «بحران ماهیت سرریز شونده» نام دارد. امروز، فرانسه و دوستداران منافقینی که خیلی از روش‌های غیر انسانی ترور را قبل از داعش پاس کرده‌اند، در حال دروی بذر بحرانی هستند که در گذشته کاشته‌اند. اما فرانسوی‌ها گویی درس نگرفته و به تازگی نشست به اصطلاح حقوق بشری منافقین را در قبال



سوریه و ایران، میزبانی کرده اند. اقدامی که قطعاً در آینده برای پرورش دهندگان تروریسم، تبعات خواهد داشت؛ زیرا «چاقوی تروریست ها نشان داده که دسته خود را هم خواهد برید.»

اما این منطق، فقط تروریست های کلاسیک، نظیر مجاهدین منافق را شامل نمی شود. غایت مرکزی القاعده، پس از شکل گیری به دنبال حمایت های غرب برای متوقف کردن پیشروی شرق در افغانستان که در چارچوب تئوری های جنگ کم شدت و تحقق نیروهای عرب-افغان ایجاد شده بود، به یک باره با چرخشی بنیادین، مبارزه با امپریالیسم غربی و ریشه دواندن لیبرال دموکراسی آمریکایی را مد نظر قرار می دهد. اسامه بن لادن، می گفت غرب جهان را برای ما ناامن کرده و ما هم مزه ناامنی را به آن ها خواهیم چشاند. این غایت مرکزی، گزینش هایی را به دنبال داشت که القاعده را با مبارزه با مرکزیت لیبرال در عرصه بین المللی واداشت و در مقابل، ایالات متحده نیز بازی استراتژیک خطرناکی را علیه اسلام شروع کرد و به اشاعه «اسلام هراسی» پرداخت. اگرچه خیلی از تحلیل گران این گونه باور دارند که خروج القاعده از منطق مرکزی لیبرال و یورش در پیرامون علیه آن، «دروغ بزرگ و بازی قرن» آمریکایی است.

اما داعش نیز غایت مرکزی خود را دارد؛ «خلافت بزرگ اسلامی». داعش، همه آن هایی را که از دایره مرکزی این غایت خارج هستند «دیگر» خود قرار داده که باید هدف گرفته شوند. بر این اساس هجمه به داعش گسترده تر و فضای حیاتی آن به مراتب از دیگر تروریست ها کمتر بوده است. اگر چه به واسطه حمایت های گسترده از آن توسط «پدرخوانده های تروریسم جهانی»، در پیرامون بهتر از دیگر تروریست ها عمل کرده است.

نکته اینجاست که همواره غایت مرکزی تروریست ها توسط سیستم های مرکزی با مقاومت مواجه می شود و به ناچار این تروریست ها در پیرامون قرار می گیرند و تلاش می کنند تا مرکز سیستم هدف را که در طیف مقابل قرار دارد، نشانه بگیرند. اما هنگامی که بیش از حد تروریست ها تحت فشار قرار می گیرند، در عرصه پیرامونی بر شدت عملیات آن ها افزوده می شود. انفجار مرگبار «حله»، نمونه ای از این دست است. همواره باید، همراه با مقابله در برابر تروریست ها، ضمن مراقبت های امنیتی از فضای پیرامونی، سوپاپ های اطمینانی برای بازگشت «تروریست های سرخورده» تدارک دید. چراکه منطق مرکز- پیرامونی تروریست ها نشان داده که تروریست ها یارای نابودی سیستم مرکزی را نداشته و به زودی عناصری از درون آن ها، با سرخوردگی مواجه خواهند شد. همچنین، تروریست ها به چشم خود می بینند که سیستم مرکزی ضعیف می شود، اما در نتیجه فعالیت های این تروریست ها به سوی نابودی گرایش نخواهد یافت. شاید این همان دلیلی است که محمد بن عبدالرحمان الثانی، وزیر خارجه قطر را به عصبانیت واداشته و مجبور کرده خیلی عریان حمایتش از تروریست ها را فریاد بزند و به آن ها یادآور شود که حتی اگر آمریکا به اصطلاح میانه روی های سوری یاری نرساند، عربستان و قطر هستند که پشت آن ها بایستند، تا شاید آنان فعالیت در حاشیه میدان سوریه و اقدام باطل خود را رها نکنند و فضای میدانی راه، به حق در مرکز این کشور و متحدان آن نسیپارند.



دیدار مریم رجوی از آسایشگاه سالمندان آلبانی

انجمن نجات مرکز فارس - دوشنبه ۱ آذر ۱۳۹۵

در اخبار داشتیم که سرکرده فرقه ی رجوی به کشور آلبانی رفته تا ضمن دیدار با اعضاء این گروه نشست های لایه ای را شروع کند و با این کار مانع از ریزش روزانه این افراد از بدنه سازمان شود. این موضوع کاملاً قابل پیش بینی بود و گفته بودیم که این کار به زودی انجام خواهد شد! چرا که بعد از انتقال نیروها به کشور آلبانی و خروج از جهنم عراق بدیهی بود که بدنه ی سازمان که سالیان سال اجازه و یا حتی بهتر است بگوییم جرأت حرکت کردن به خود نمی دادند، جرأت تازه ای پیدا کنند و با توجه به قرار گرفتن در شرایط جدید بخواهند که برای آینده خود تصمیم تازه ای بگیرند. اما یک واقعیت وجود دارد که هرچند رفتن مریم به آلبانی و برگزاری نشست های مختلف می تواند مانع از سرعت جدا شدن نیروها از سازمان بشود اما به اعتقاد ما این کار کاملاً مقطعی است و هرگز نمی تواند روند جدا شدن اعضا را متوقف کند! نخست به دلیل این که سازمان هرگز تشکیلاتی، به قدرت زمانی که در عراق بودند، را ندارد و بچه ها با ورودشان به کشور دیگر حاضر نیستند که فرامین فرماندهان و مسئولین تشکیلاتی خود را مانند دورانی که در عراق بودند بپذیرند. اما سازمان برای این که نیروها را کماکان به خود وابسته نگاه دارد قطعاً تدابیری می اندیشد.

واقعیت اینست که مسئولین رده بالای سازمان به لحاظ سنی به مرز شصت سال و یا بالاتر از آن رسیده اند و بدنه ی اصلی و مسئولین رده های پایین تر هم وارد مرز پنجاه سال و یا بالای پنجاه سال شده اند. این افراد اگر در جامعه عادی زندگی می کردند اکنون یا بازنشسته بودند یا آخرین سال های کاری خود را طی می کردند. این افراد توان کار کردن و کسب درآمد برای زندگی عادی را ندارند. به دلیل این که سال ها در تشکیلات مجاهدین بوده اند، به لحاظ روحی و روانی قادر به وفق دادن خود با جامعه ی عادی نیستند. مضافاً این که جوامع اروپایی به دلیل داشتن قوانین سخت کار، آن ها را پذیرش نخواهد کرد. در هیچ جا برای این افراد، کاری وجود ندارد که بخواهند انجام دهند. هرچند خود این افراد هم تخصص آکادمیک و کلاسیکی ندارند. این موضوع برای مسئولین سازمان، به یک امتیاز تبدیل می گردد همچنین افراد را برای جدا شدن دچار تعلل و مشکل می کند. مسئولین سازمان با قول کمک های مالی، کسانی را که برای جدا شدن عزم خود را جزم کرده اند، کماکان وابسته نگاه می دارند تا از آن ها برای شرکت در برنامه های تبلیغاتی استفاده نمایند!

مسلم است، تشکیلات سازمان هرگز به انسجام دورانی که در عراق بودند باز نخواهد گشت. مریم در دیدارش با این افراد تلاش خواهد کرد به آن ها بگوید که وارد فاز سرنگونی شده ایم، با امریکایی ها دوست شده ایم، فلان مسئول امریکایی قول داده که ما به زودی به ایران حمله نظامی خواهیم کرد، شما آلترناتیو مورد حمایت ما هستید و ... اما این حرف ها برای کسانی که بیش از سه دهه به این داستان ها گوش داده اند و هیچ خبری نشده، دیر شده است! اگر شرایط منطقه و جهان به گونه ای پیش رود که جنگی رخ دهد، قطعاً و نهایتاً این مردم ایران هستند که بایستی برای آینده ی خود تصمیم بگیرند. مجاهدینی که بیش از سی سال سابقه



ی وطن فروشی و خیانت به مردم را در کارنامه ی خود دارند و شعار ننگ ما فامیل الدنگ سر می دادند و با سنگ سر پدران و مادران سالخورده را می شکستند، بی شک گزینه ی مردم ایران نخواهد بود!

اعتقاد من اینست که هرگز کار به این جا نخواهد رسید و اگر قرار باشد چه ترامپ ماجراجو و چه اسرائیل و یا هر قدرت دیگر حرکتی انجام دهد، کل منطقه و شاید جهان تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. امریکا تصور نکند که از آن طرف دنیا می آید و مردم ما را بمباران می کند و می رود... دوران بزن در رویی گذشته است و نباید یمن و عراق و افغانستان و ... را با ایران اشتباه بگیرند!!

الف - عباسی

... تنها تفاوت میان اعضا و رهبران فرقه ها را شاید بتوان در تیپ های شخصیتی آنان جستجو کرد. اعضای فرقه ها غالباً شخصیتی پذیرنده، منفعل و قربانی دارند که آماده دریافت و اجرای فرمان ها هستند و در مقابل، رهبران فرقه ها غالباً دارای شخصیتی اقتدارگرا، تمامیت خواه و فرمانده اند. در کنار هم قرار گرفتن این دو تیپ شخصیتی، ساختاری کامل اما بیمار را شکل می دهد که هر دو طرف این ساختار را راضی نگه می دارد و تا وقتی که هر یک از طرفین در ساختار شخصیتی خود باقی بماند چرخه رفتاری فرقه به قوت خود باقی خواهد بود. اما به محض آن که یکی از طرفین - که غالباً اعضای فرقه اند - از طبقه و تیپ شخصیتی خود فاصله بگیرد تعارضات و تنش ها بروز خواهد نمود. اما این طور نیست که فرقه ها شکست ناپذیر و نفوذناپذیر باشند. فرقه ها هم مثل هر ساختار دیگری نقاط ضعف خاص خود را دارند. بنابراین کسانی که در فرقه ها گرفتاری شوند با کمی جسارت و امید می توانند خود را نجات دهند...

نقل از: کتاب در قلمرو سایه ها

نوشته: احسان احمدی و سمیه شاه حسینی

صفحات: ۲۴ و ۲۳

رابطه بین فساد سیاسی و فساد اقتصادی در تشکیلات فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز مازندران - ۱۶ آبان ۱۳۹۵

سوء استفاده اقتصادی در تمام جوامع و جمعیت‌ها اعم از دینی و غیردینی وجود دارد ولی طبیعتاً انتظار می‌رود در جمعیت دینی مخصوصاً دین اسلام که دنیا طلبی و مقام پرستی در آن منفور شمرده شده، کمتر باشد.

پول و ثروت همیشه اغوا کننده بوده است حتی امام علی (ع) برای انتقال دو سکه از طریق دستان کوچک فرزندش، از او خواست که هنگام حمل، هر یک را در یک کف دستش نگه دارد تا صدای جیرینگ جیرینگ آن توجه او را جلب نکند. البته این بیان سمبلیکی بود برای ما.

رجوی می‌دانست که خصلت دینی و خدا جویی در جوانان ایرانی بیش از دیگر خصایل است.

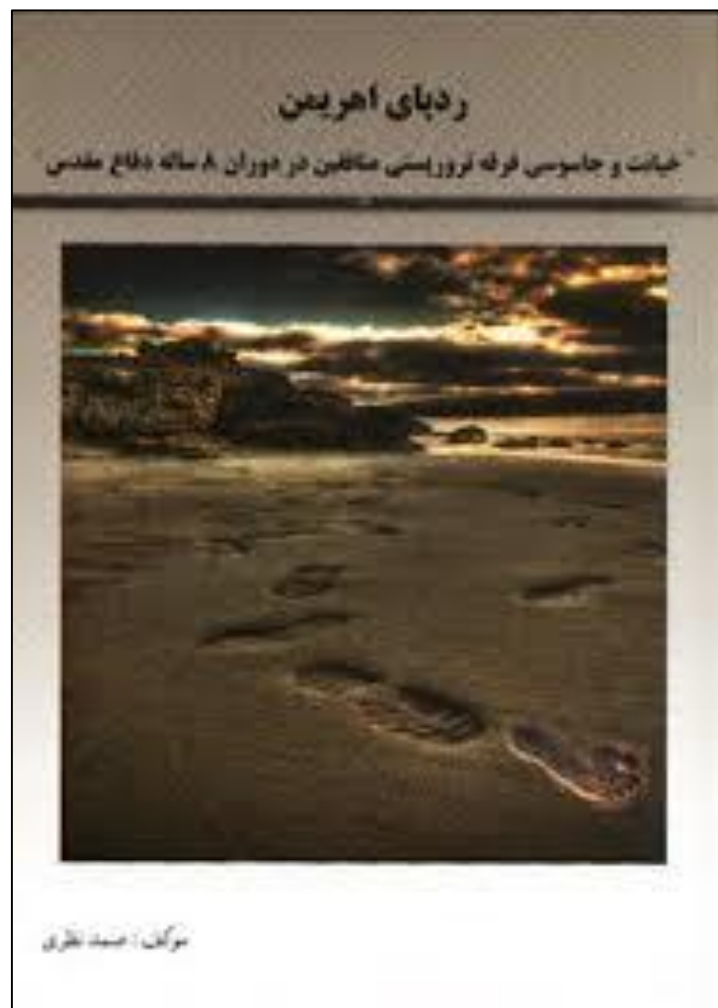
بعد از جریان اپورتونیستی و به قتل رسیدن امثال شریف واقفی، همچنان به ادعای خود از بابت مسلمانی و آن هم شیعه بودنش ادامه داد و آن قدر دریده است که پس از رفتن به دامن آمریکا و نوکرانش و به رسمیت شمردن اسرائیل نیز، از این ادعا دست برداشت و توانست بدین وسیله بلافاصله پس از باز شدن درب زندان‌های شاه توسط مردم در انقلاب اسلامی سال پنجاه و هفت، از میان همین مردم یارکشی کند و عده‌ای را بفریبد.

من نمی‌توانم قبول کنم که مسعود رجوی نادانسته تشکیلاتش را به این مسیر انحرافی کشانده زیرا به گفته اطرافیانش، از همان ابتدا خصایل قدرت طلبی در او مشهود بوده و با بردن تشکیلاتش به نزد صدام حسین و دسترسی به اندکی از پول‌های نفت مردم عراق که توسط صدام بابت خوش خدمتی‌هایش به او هدیه می‌شد، این اتحاد قدرت و ثروت در او به بلوغ رسید و منجر به خیانت‌های بیشتر او به مردم و حتی به نیروهای خودش گردید.

خدا می داند که اگر او در ایران به قدرت می رسید، با دلارهای نفتی چه می کرد. مطالب زیادی می توان بازگو نمود که از حوصله خارج است اما حیف است در انقلابی که ثمره ی از خود گذشتگی هزاران نفر از انسان های شریف و بزرگواری است که به هیچ وجه به دنبال مقام و ثروت اندوزی برای خود نبوده اند، کسانی یافت شوند که با اشاعه این دو خصلت منفور در جامعه، باعث بدبینی و ناامیدی شوند.

حالا که به مدد از جان گذشتگی عزیزانی که حتی با رفتن و جنگیدن در بیرون از مرزها، امنیت را برای ما فراهم کرده اند؛ این تجربه تلخ را از عاقبت رجوی بیاموزیم که چگونه با رها نمودن مهار نفس خود، اسیر قدرت پرستی شد و اگر تاکنون نمرده باشد، عملا او را مرده سیاسی فرض می کنند. .

این، قانون مندی جهان هستی است که خداوند مقرر فرموده: هر جمعیتی که از مدار عدالت خارج شود، عاقبت ماندگار نخواهد ماند. علی اصغر و کیل زند



نامه خانم رعنا علیایی (ساکن اردبیل) به خانم عاصمه جیلانی جهانگیر (گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران)



به ترتیب: خانم رعنا علیایی - سمیع ناظری - خانم عاصمه جیلانی جهانگیر

نیم نگاه - ۱۳ آبان ماه ۱۳۹۵

به نام خدا

نماینده ویژه سازمان ملل متحد سرکار خانم عاصمه جیلانی جهانگیر

با سلام

این جانب رعنا علیایی ۷۵ ساله مادر سرباز وظیفه سمیع ناظری هستم. فرزند عزیزم در جنگ بین ایران و عراق در سال ۱۳۶۶ به دست عراقی ها اسیر شد و بر خلاف پروتکل ها و میثاق نامه های بین المللی به سازمان مجاهدین خلق تحویل داده می شود. من بیش از سی سال است که هیچ خبری از فرزند دلبندم ندارم. از سال ۱۳۸۸ تاکنون پنج بار فرزند دیگرم را برای ملاقات با پسر تحت اسارت سمیع، به کمپ اشرف در عراق فرستادم ولی مسئولین سازمان مجاهدین مانع ملاقات شده اند حتی برای یک دقیقه!!.

با توجه به اخبار غیر رسمی شنیده شده که فرزندم به کشور آلبانی بعنوان پناهنده همراه با دیگر اسرا انتقال داده شده است.

لذا از شما مقام مسئول درخواست کمک و مساعدت دارم تا بتوانم در آخرهای عمرم فرزند دلبندم را بعد از سی سال در آغوش بگیرم.

متشکرم رعنا علیایی



خانم رعنا علیایی و فرزند دیگرش

نامه رعنا علیایی به کمیساریای محترم امور پناهندگان سازمان ملل ژنو



پدر سمیع ناظری که با حسرت دیدار فرزند فوت نمود

انجمن فراق - ۲۳ فروردین ۱۳۹۵

باسلام و احترام

اینجانب رعنا علیایی می خواهم بعد از ۲۸ سال از سرنوشت فرزندم برایتان بگویم که در لباس مقدس سربازی به اسارت نیروهای عراقی درآمده و در اشرف سر در می آورد وهم اکنون بنا به گفته جدا شده ها در لیبرتی به سر می برد و ما هیچ گونه ارتباطی با ایشان نداریم و پدر ایشان در حسرت دیدار فرزندش چشم از جهان فرو بست .

فلذا تقاضا دارم شرایط ملاقات با فرزند دلبندم بعد از ۲۸ سال فراهم نمایید تا در آخرین سالهای عمرم فرزندم را در آغوش بگیرم.

رعنا علیایی مادری چشم به راه

مسعود رجوی عامل تثبیت استبداد در سازمان مجاهدین خلق

انجمن نجات مرکز فارس - ۳ آذر ۱۳۹۵

مجاهدین خلق در مسیر تغییر سیستماتیک از تولید فکر تا جزمیت

شماره ی آبان ماه نشریه ی مهرنامه، به مناسبت نمایش فیلم سیانور وانتشار اخبار مرگ مسعود رجوی در گردهمایی اخیر مجاهدین خلق در پاریس، در پرونده ای مفصل به بررسی ریشه های فرقه شدن مجاهدین خلق می پردازد. **بیژن مومیوند**، دبیر بخش تاریخ و خاطرات مهرنامه در پیشگفتار این پرونده با عنوان "موریانه التقاط" با مروری بر تاریخ مجاهدین خلق و شکل گیری این گروه و ایدئولوژی آن، چنین عنوان می کند که پس از سال ها درگیری و تحقیق درباره ی فرقه ی مجاهدین خلق به نتیجه ی روشنی رسیده است: "دریافتیم که التقاط عامل اصلی انحراف و تباهی مجاهدین خلق، گروه فرقان و گروه های دیگر از این سنخ است."



بیژن مومیوند درباره ی تغییر ایدئولوژیک در سازمان، قدرت گرفتن تقی شهرام و ترور شریف واقفی و صمدیه لباف توضیحاتی می دهد و در ادامه می نویسد: " { تقی شهرام } در مهر ۵۴ با انتشار بیانیه "اعلام مواضع ایدئولوژیک" تغییر ایدئولوژی را علنی کرد. مسعود رجوی اگرچه در زندان، تغییر ایدئولوژی را کودتای اپورتونیست های چپ نما می دانست، اما بعد که جای شهرام را گرفت انحراف در سازمان مجاهدین خلق به اشکال دیگر ادامه پیدا کرد و به زودی مشخص شد که جنایت های او به مراتب ویرانگرتر و گسترده تر از اقدامات شهرام بود."



در این پرونده با ده ها تن از پژوهشگران، فعالان سیاسی، اعضای سابق مجاهدین خلق و .. مصاحبه شده یا یادداشت ها و مقالاتی از این افراد چاپ شده است. **سعید حجاریان** فعال سیاسی اصلاح طلب در گفتاری سه بخشی به اخلاق ستیزی و اخلاق گریزی گروه های چریکی چون مجاهدین خلق می پردازد و گزینه ی سومی به نام اخلاق مقاومت را پیشنهاد می کند و معتقد است که این اخلاق ستیزی حتی اگر در برابر حکومت فاسد باشد در نهایت به درون سازمان نیز کشیده می شود و چنان شد که در سال ۵۴ ستیز با حکومت، منجر به ستیز با خودی ها شد. او همچنین اذعان می کند که "تروریسم در هر شکلی غیرقابل قبول است، به خصوص شکل انتحاری آن". وی بر این باور است که اولین افراد یا گروهی که حملات انتحاری انجام دادند، اعضای سازمان مجاهدین خلق بودند که نمونه ی آن ترور ائمه جمعه است. وی می نویسد: "واقعیت این است که ستیز سازمان را به جایی کشاند که این مسیر را مقابلش قرار داد. حتی باید گفت انتحاری های امروز هم شاگردان همان مشی هستند چرا که می توان ادعا کرد عملیات های انتحاری سال های اخیر گروه هایی همچون داعش و القاعده و ... برگرفته از همان مشی سازمان است."

عمادالدین باقی پژوهشگر تاریخ و علوم اجتماعی در حین نقد و بررسی فیلم سیانور توضیح می دهد که مطالعه و آگاهی، گاهی می تواند برون دادی چون تقی شهرام داشته باشد. بدین معنی که شستشوی مغزی منجر به اطاعت کورکورانه و نهایتاً کشتار و ترور می شود. باقی می نویسد: "بسیاری از داعشیان برای پول و قدرت نمی جنگند، بلکه به تصور خود برای خدای خود و اسلام و برای پاک کردن زمین از لوٹ هرزگی و بی بند و باری و زورگویی قدرت های جهانی .. می جنگند."

در این پرونده، برآیند اظهارات مقاله نویس ها و مصاحبه شوندگان آن چه مومیوند در پیش گفتار درباره ی مسعود رجوی ادعا کرده است را از ابعاد گوناگون تأیید می کند. **صادق نوروزی** مسئول دفتر سیاسی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در سال ۵۴ توسط ساواک دستگیر شد تحلیل خود از تغییر ایدئولوژی سازمان را بیان می کند و به خاطرات خود از زندان، از جمله برخوردهایش با مسعود رجوی اشاره می کند. وی معتقد است که افرادی که اهل مبارزه ی چریکی هستند صرفاً عمل گرا هستند و همه چیز را توجیه می کنند.

نوروزی درباره ی مسعود رجوی که در زندان با او هم اتاق بود می گوید: "مسعود رجوی آدم پیچیده ای بود که همان موقع احساس می شد که خودش هم به برخی گفته هایش باور ندارد اما برای حفظ سازمان و ادامه راهش تعصب زیادی دارد. از این جهت موسی خیابانی یا احمد حنیف نژاد مفید تر از مسعود بودند چرا که وجهه ی مذهبی داشتند اما مسعود به نظر می رسید که اعتقاد زیادی به مذهب ندارد." او در ادامه ی مصاحبه از نگاه مستبدانه ی رجوی به مبارزه می گوید: "رجوی غیر مستقیم یا حتی مستقیم می گفت، هر کس بخواهد مبارزه کند باید همچون ما بیندیشد و مخالف ما، موافق حکومت است و هدفش آزاد شدن از زندان. آن ها هر مخالفتی را ضد مجاهد می دانستند و می گفتند از مبارزه بریده است."

نوروزی معتقد است که رجوی از همان ابتدا به نظر می رسید که مارکسیسم را بیشتر از اسلام قبول دارد و با تأمل در تاریخ سازمان و دیدگاه های سران آن به این نتیجه می رسد که برخی جهت گیری ها از همان ابتدا مارکسیستی بوده و اصلاً کودتایی رخ نداد. وی بر این باور است که مارکسیست شدن سازمان دو عامل داشته است: "اول عدم مرزبندی مشخص با مارکسیست ها و دوم، التقاطی بودن ایدئولوژی از بدو تأسیس."



شایان ذکر است که مجاهدین خلق تنها در مرزبندی با مارکسیسم مبهم عمل نکردند، در دهه های اخیر به وضوح می توان دریافت که سازمان علیرغم ادعای مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم عملاً با آن ها نه تنها تضادی ندارد بلکه مرزبندی هم ندارد. این موضوع در گفتگوی مهرانمه با **عزت شاهی**، از قدیمی های زندان پهلوی، نیز تأیید می شود. او درباره ی چگونگی سیر شخصیتی مسعود رجوی در مسیر مستبد شدن می گوید: "مسعود، حراف و دیپلمات و پشت هم انداز بود و با توجه به همین خصوصیات کلیه مسائل زندان را تحت اختیار گرفت و به تبع سایرین همچون محمد حیاتی و محمد ضابطی و مهدی افتخاری و ... ذیل او تعریف شدند و کسی از او جدا نشد."

او درباره ی شرایط فعلی سازمان و مرده یا زنده بودن رجوی می گوید: "مجاهدین امروز خیزش ندارند و تنها ریزش دارند. عاقبتشان را ببینید. شعار مبارزه با امپریالیسم می دادند، اما الآن جیره خوار آن ها هستند و حتی محل اسکان شان را هم مدیون امریکا هستند." وی در ادامه می گوید: "مسعود به نظرم چند سالی ست که مرده است اما مسئله این است که او سمبل و رهبر این گروه است و علت عدم اعلام نیز برای جلوگیری از ریزش است."

از دیگر مصاحبه شونده های پرونده ی مهرانمه درباره ی مجاهدین خلق و التقاط، **مهدی طالقانی** فرزند آیت .. طالقانی ست که از او با عنوان "فرزند رسانه ای آیت .. طالقانی" یاد شده است. او درباره ی مجاهدین خلق می گوید: "مجاهدین خلق بسیار مزورانه عمل می کردند و هر کجا فرد برجسته ای می دیدند، کنارش می نشستند و عکاسشان هم عکس می گرفت." وی درباره ی برخوردهای آیت .. طالقانی و کمیته ی انتظامی وی با عنوان "گروه های امداد طالقانی" با مجاهدین خلق، توضیحاتی می دهد و در خاطره ای از برخورد مرحوم طالقانی با مسعود رجوی پس از تلاش کمیته برای خلع سلاح کردن مجاهدین می گوید. بر اساس اظهارات مهدی طالقانی، مرحوم آیت .. پس از آن که مسعود رجوی با عصبانیت به نزد ایشان برای دادخواهی می آید، ایشان او را با خشم از دفترش بیرون می کند و می گوید: "مگر قرار نبود دست به سلاح نبرید؟ رجوی می گوید: نبردیم و آقا به او می گوید: خود من از آن جا رد شدم و دیدم نفرت شما اسلحه به دست در حال رژه رفتن هستند. تو غلط کردی که دروغ می گویی."

در همین بخش کوچک از خاطرات طالقانی می توان دریافت مسعود رجوی همواره شخصیتی فریبکار بوده است که به گفته ی مهدی طالقانی "رذالت های خاص خود را داشت."

در ادامه ی این پرونده مصاحبه ی مفصلی با یکی از افرادی که سودای آزادی و مبارزه ی جانفشانانه در راه خلق داشت، وجود دارد که نکات جالبی را درباره ی مناسبات درونی و آن چه باعث "مرگ باورهای" او شد را روشن می کند. **رفعت یزدان پرست** آوارگی در ترکیه و عراق را به جان خرید و نهایتاً با کشف هویت مجاهدین خلق همه ی انگیزه و دغدغه هایش برای پیوستن به آن ها را از دست داد. او درباره ی ذات مجاهدین می گوید: "امام علی (ع) می گوید: حرف حق می زنند و اراده ی باطل می کنند. مجاهدین هم چنین بودند هر چند که همه ی گفته هایشان زائیده ی ذهن رجوی نبود. می گویم سازمان مجاهدین خوب بود اما رجوی فردی خود فروخته بود." وی در ادامه درباره ی شخصیت نیرنگ باز رجوی می گوید: "نمی توانم بپذیرم کسی که با آن افکار آشنا بوده این گونه حب مقام و ریاست داشته باشد. جالب است که همه ی آن چیزی که الان می گویم، او هم فهمیده بود و



در سخنرانی هایش که تبدیل به کتاب شدند نیز آمده است. پس رفتارها و اقدامات رجوی حاصل جهل نبوده بلکه حاصل خیانت بوده است."

عباس سلیمی نمین چهره ای اصول گرا که زمانی هوادار سازمان مجاهدین خلق بود در مقایسه رجوی با تقی شاهرام می گوید: "قطعاً استبداد رجوی بیشتر از شاهرام است. شاهرام به خاطر کشتن و سوزاندن مخالفانش زبانزد است، اما آن چه رجوی بعداً از خودش نشان داد فاجعه آمیز است؛ یعنی کسی را صرفاً به خاطر یک حرف که آن زیر سؤال بردن عملکرد سازمان بوده است، ۱۰ سال در زندان انفرادی عراق نگه داشته است." سلیمی نمین توضیح می دهد که چگونه سازمان های متعهد به مبارزه مسلحانه دچار جزمیتی می شوند که به تدریج رأس هرم سازمان تحمل آراء دیگری را در برابر خودش نخواهد داشت. او معتقد است که رجوی اگر چه در زندان بود اما در تغییر ایدئولوژی سال ۵۴ سهیم بود.

عباس سلیمی نمین درباره ی چرایی توقف تولید فکر در سازمان – با توجه به آن که زمانی خود مسعود رجوی درس گفتارهای تبیین جهان را در دانشگاه برگزار می کرد – به نیکی توضیح می دهد: "سازمانی که سرکوب فکر دارد دیگر تولید فکر ندارد. الان رجوی سال هاست که نیست و از نظرها غایب است .. اما اعضا نمی دانند که زنده است یا مرده. وقتی مسئول امنیتی سابق عربستان در پاریس به مرگ رجوی اشاره کرد خیلی ها دچار بهت شدند که آیا چنین چیزی هست! ولی سازمان باز هم سکوت کرد و چیزی نگفت. در فضای بسته انتظار دارید تولید فکر صورت بگیرد؟"

مزدا پارسی

به یاد دوست و برادرمان مرحوم صمد نظری که دو سال از فراقش می گذرد



انجمن نجات مرکز مازندران - پنجشنبه ۴ آذر ۱۳۹۵

با توجه به فرا رسیدن دومین سالگرد فوت دوست خوب مان مرحوم صمد نظری مسئول سابق انجمن نجات استان مازندران، مراسم ختمی به همین مناسبت بر مزار آن مرحوم برگزار و تعداد زیادی از نفرات جدا شده، خانواده، دوستان و آشنایان آن مرحوم شرکت نمودند. وقتی بر سر مزار آن مرحوم رفتیم هنوز باور این که او فوت نموده باشد برایمان سخت بود. چرا او زود از میان ما رفت و ما را با انبوهی از کار و مسئولیت تنها گذاشت؟ در این دو سال روزی نبوده که از مرحوم صمد نظری یادی نکرده باشیم و به حق نقش برادر بزرگتر برای ما داشت. چهره ی دوست داشتنی و خنده های وی، هرگز از یادمان نمی رود. او در کار و مسئولیت نه فقط برای استان مازندران بلکه برای تمام خانواده های سراسر کشور شناخته شده بود و تا آخرین لحظه ی مرگ، تنها آرزویش رهایی تمام افراد گرفتار فرقه رجوی بود.



در دو سالی که از فوت مرحوم صمد نظری گذشت، باز هم شاهد بودیم که رجوی ملعون به دلیل کینه ای که از او داشت، در اوج وقاحت، از لجن پراکنی علیه مرحوم صمد نظری دست برنداشته و هر زمان که فرصت را مناسب می دید علیه وی شانتاژ و لجن پراکنی می کرد. البته تمام آن گفته ها لایق شخص رجوی ملعون و دار و دسته جنایت کارش می باشد.

در طی این دو سال، دستگاه تبلیغاتی فرقه ی رجوی سعی نمود با انواع تهمت ها، چهره ی خوب و دوست داشتنی اش را خراب کند ولی اهالی روستای کلمدان بابل با حضور فعال و گسترده، مهر باطلی بر اراجیف فرقه ی رجوی زدند و نشان دادند که یاد و



خاطره ی مرحوم صمد نظری را هرگز فراموش نخواهند کرد. لجن پراکنی های فرقه رجوی علیه او و دیگر نفرات جدا شده استان، عزم ما را بر افشای هر چه بیشتر ماهیت پلید فرقه رجوی بیشتر نموده و این تهمت ها هرگز نمی تواند مانع کار و راه مان شود .

و این درس را به ما جدا شدگان از فرقه رجوی داد که افشاگری مرحوم صمد نظری علیه چهره ی منحوس رجوی، حرکتی بسیار ارزشمند و اسلامی بوده و به همین خاطر است که هنوز رجوی ملعون حتی از مرگ وی، خواب آرامی ندارد و هر روز سعی دارد چهره پاک و دوست داشتنی اش را تخریب کند.

دوست داشتن مرحوم صمد نظری با فوتش تمام شدنی نیست و برای ما جدا شدگان استان مازندران درس های زیادی داشت هر چند وی دستش از دنیا کوتاه می باشد ولی هستند نفرات جدا شده استان که راه و آرزوی وی که همانا رهایی تمام اعضای گرفتار فرقه رجوی می باشد را ادامه دهند و این دور نیست.

مرحوم صمد نظری چهره ی زحمت کش و استوار صحنه های درد و رنج اسارت و گرفتاری در دورانی از حیات فرقه تروریستی مجاهدین بود که با عنایت الهی توانست در سال ۷۲ از فرقه جدا و با گذراندن شرایطی سخت به ایران بازگردد. صمد متولد ۱۳۳۸ بود و از بدو ورود به انجمن نجات شاخه مازندران با تلاش خستگی ناپذیر کوشید تا با جلسات و مصاحبه ها چهره زشت و کریه رهبران فرقه را برملا سازد. به قوه الهی او توانست وسیله ای باشد برای آگاهی افراد گرفتار در فرقه و راه خروج یا فرار آن ها از مناسبات تشکیلاتی قرارگاه اشرف در عراق و آگاهی رساندن به خانواده های آن ها.

مرحوم صمد نظری با نگارش کتاب ارزشمند رد پای اهریمن، خیانت های فرقه منافقین به تاریخ سیاسی ایران را به خوبی بیان نمود. در این کتاب همکاری اطلاعاتی فرقه منافقین و ارتش بعثی عراق با استناد به مشاهدات و تجربیات نگارنده (مرحوم صمد نظری) یکی از کادرهای اطلاعاتی فرقه منافقین، مستند شده و یکی از موارد مهمی که دفاع مقدس هشت ساله با آن درگیر بوده و تاکنون در تاریخ نگاری جنگ تحمیلی مغفول مانده است برای آگاهی نسل های آتی به نگارش در آمده است.

مرحوم صمد نظری روز جمعه ۳۰ آبان ۱۳۹۳ به دلیل ایست قلبی دارفانی را وادع گفت و به دیار حق شتافت .

روحش شاد و یادش گرامی باد.

نامه دبیر ستاد حقوق بشر به موگرینی در خصوص گروه تروریستی مجاهدین



رسانه های ایران - شنبه ۶ آذر ۱۳۹۵

دبیر ستاد حقوق بشر کشورمان با ارسال نامه ای خطاب به نماینده عالی اتحادیه اروپا در امور خارجی و سیاست امنیتی، در خصوص جنایات گروهک تروریستی مجاهدین علیه کشورمان هشدار داد و خواستار رفع مصونیت قضایی از سوی کشورهای غربی به این گروهک تروریستی شد.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی ستاد حقوق بشر، متن نامه ارسالی دکتر محمدجواد لاریجانی خطاب به خانم فدريکا موگرینی نماینده عالی اتحادیه اروپا به شرح ذیل است:

باسمه تعالی

سرکار خانم فدريکا موگرینی

نماینده عالی اتحادیه اروپا در امور خارجی و سیاست امنیتی

سلام علیکم؛

با توجه به جنایات گروهک تروریستی منافقین و تداوم ماهیت تروریستی آن از یک طرف و تردد آزادانه عوامل این گروهک در برخی کشورهای اروپایی، مایلم مطالبی را در این خصوص با سرکار عالی در میان بگذارم. جمهوری اسلامی ایران از بعد از انقلاب



شکوه‌مند اسلامی در سال ۱۳۵۷ تا به امروز، یکی از بزرگترین قربانیان تروریسم و جولانگاه گروه‌های تروریستی داخلی و خارجی بوده و در این مدت، ده‌ها هزار انسان بی‌گناه به دست آنان شهید و یا به شدت مجروح شده‌اند. گروه‌های تروریستی تمامی اقشار جامعه را از زن و مرد، کودک، پیر، و دانشمندان هدف قرار داده‌اند.

در این میان، بیشترین ترورها که مصداق جنایت علیه بشریت است، توسط گروهک تروریستی منافقین در ایران انجام شده است. این گروهک از همان آغاز انقلاب اسلامی با انجام انفجار در مراکز شلوغ شهرها، ترور مسؤولان کشور، حمله به افراد با اسلحه و چاقو، آدم‌ربایی و شکنجه مردم و خیانت به کشور از طریق جاسوسی برای رژیم بعث صدام، به نوعی شروع به انتقام از مردم بی‌گناه نمود؛ به طوری که از ۱۷ هزار شهید ترور در ایران، ۱۲۰۰۰ نفر توسط عوامل این گروهک به شهادت رسیده‌اند.

در معرفی منافقین همین بس که مهمترین اولویت و مبنای اصلی عملکرد آن، ترور و قتل افرادی است که با آنان هم‌نظر نبوده و آنان را منکر می‌شدند. این مسئله را می‌توان به طور مشهود، در اسناد و بیانیه‌های منتشره توسط آنان مشاهده نمود. حال آن‌که قتل و کشتن افراد بی‌گناه آن هم به شیوه‌های ناجوانمردانه، مانند بمب‌گذاری در مراکز تجمع غیرنظامیان، آشکارترین و فاحش‌ترین نقض حقوق بشر می‌باشد.

بر همین اساس، عوامل این گروهک در سال ۱۳۶۰ دست به ترور و کشتار مسئولین کشور از جمله رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، رئیس قوه قضائیه، وزراء، نمایندگان مجلس، روحانیون برجسته کشور و شهروندان ایرانی در مقیاس گسترده‌ای نمودند. منافقین پس از ترور شخصیت‌های کشور در سال ۱۳۶۰، روی به سمت کشتار مردم بی‌گناه آورده و تنها بین سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۷ بیش از ۱۲ هزار نفر از مردم را به شهادت رساندند که اسامی و اسناد آن‌ها موجود است. از دیگر جرایم این گروهک، خیانت به کشور و جاسوسی برای دولت‌های متخاصم می‌باشد. این گروهک در جریان تجاوز رژیم بعث عراق به ایران، اطلاعات مختلفی از جمله محل تجمع شهروندان را برای موشک‌باران به این رژیم منتقل می‌نمود.

مردم بی‌گناه دیگر کشورهای منطقه از جمله عراق و سوریه نیز شاهد جنایت‌های این گروه بوده‌اند. نیروهای منافقین، پس از استقرار در عراق و در همکاری با رژیم صدام، جنایات گسترده‌ای علیه اقوام مختلف این کشور از جمله شیعیان و اکراد مرتکب شدند. تنها در یکی از جنایات‌ها که به «انفال کردها» مشهور است و از فوریه تا سپتامبر ۱۹۸۸ در استان‌های کرکوک، دیاله، نینوا و صلاح‌الدین اجراء شد، بیش از ۳۰۰۰ روستا نابود و بیش از ۱۸۲ هزار جمعیت بی‌دفاع با همکاری نیروهای منافقین به طرق فجیعی از جمله زنده به گور کردن، بریدن سر، تیرباران‌های جمعی و سوزاندن به قتل رسیدند، اتفاقی که به عنوان نسل‌کشی در بسیاری از کشورها پذیرفته شده و علیه آن قطعنامه صادر شد. این گروهک، همچنین پس از آغاز فعالیت گروه‌های تروریستی در سوریه و عراق از سال ۲۰۱۱، همراه با تروریست‌ها در سوریه، در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ دست به کشتار گسترده مردم سوریه به ویژه در منطقه «درعا» زده و ضمن آموزش نیروهای تروریستی، جنایات گسترده‌ای را در این منطقه انجام دادند.

سران این گروهک جنایتکار نه تنها به مخالفین خود رحم ننموده و آن‌ها را به طرز فجیعی به قتل می‌رسانند، بلکه به نیروهای تحت فرمان و عضو سازمان خود نیز رحم نکرده و ضمن وضع قوانین داخلی بسیار سخت، افراد ناقض این قوانین را به طرق دردناکی از جمله انداختن در سیاه چال، اعدام، عقیم نمودن، شکنجه‌های وحشتناک، عدم ملاقات همسر تا چند ماه، و دور نگه



داشتن کودکان از والدین به مدت طولانی تنبیه می کنند. سرکرده این گروه به منظور مطیع نگه داشتن زنان عضو، ضمن اعمال قوانین سخت، بسیاری از آنان را عقیم نموده و در اقدامی غیرانسانی و غیراخلاقی، برخی از زنان را وادار به جدایی از همسر و اجبار به ازدواج با خود نموده است.

متأسفانه، با این حال شاهد آن بوده و هستیم که این نهاد تروریستی با چنین کارنامه سیاهی، از همان ابتدا در برخی کشورهای اروپایی تشکیلات اداری داشته و عوامل آن علیرغم درخواست های بی شمار و مستند جمهوری اسلامی، بدون هیچ محدودیت و پیگرد قضایی، آزادانه در کشورهای اروپایی تردد نموده و برخی از این کشورها تبدیل به مکانی امن برای آنان شده اند.

با توجه به مصونیت اعطایی از سوی کشورهای غربی به این گروهک و پهن نمودن فرش قرمز برای حضور در جلسات و نشست های دولت و پارلمان و حتی حمایت مادی و معنوی از آنان، در کمال تأسف چند وقتی است شاهد آن هستیم که سران این نهاد جانی و خطرناک، چهره حقوق بشری به خود گرفته و خود را حامی حقوق بشر معرفی می نمایند.

با نگاهی به اسناد رسمی منتشره از سوی نهادهای دولتی و امنیتی وابسته به کشورهای غربی، بارها به ماهیت تروریستی بودن گروهک منافقین اذعان شده و از سوی این نهادها تحریم شده اند. به عنوان مثال، در گزارش منتشره از سوی اداره تحقیقات فدرال آمریکا در سال ۲۰۰۴، ضمن اشاره به این که این نهاد در فهرست گروه های تروریستی قرار دارد، آمده است که شورای ملی مقاومت (منافقین)، تروریسم را به عنوان ابزاری جهت مقابله با حکومت ایران می داند.

در گزارش دادگاه استیناف منطقه کلمبیا آمریکا در ژوئیه ۲۰۱۰ نیز آمده است که این نهاد به برخی نیروهای زن خود، آموزش عملیات انتحاری داده است. کانادا تا سال ۲۰۱۲ این گروه را در فهرست گروه های تروریستی قرار داد. اتحادیه اروپا نیز تا سال ۲۰۰۹ هر سال نام این گروه را در فهرست گروه های تروریستی قرار می داد و تا پیش از آن، اسناد و بیانیه های فراوانی از سوی مقامات مختلف کشورهای اروپایی در اذعان به تروریستی بودن این نهاد منتشر می شد.

پس از خروج مشکوک، تأسف بار و سیاسی نام این گروهک از فهرست گروه های تروریستی، متأسفانه مشاهده می شود برخی از نمایندگان پارلمان اروپایی و همچنین مقامات دولتی و نمایندگان پارلمان کشورهای اروپایی، ضمن نادیده گرفتن دروغ پردازی های آشکار این گروهک در مسئله حقوق بشر و همچنین جنایات ارتكابی، با موضع گیری و صدور بیانیه از این نهاد تروریستی حمایت می کنند؛ که از آن جمله می توان به برگزاری اجتماع این گروهک در پاریس در ۹ جولای ۲۰۱۶ و حضور برخی از نمایندگان پارلمان های کشورهای اروپایی اشاره نمود.

دروغ پردازی های این سازمان در دفاع از حقوق بشر و مخالفت با اعدام را می توان علاوه بر نگاه به گذشته آن ها، در بیانیه سرکرده این گروهک تروریستی در دوم نوامبر ۲۰۱۴ مشاهده نمود. وی در این بیانیه از تمامی هواداران خود خواست نه تنها مقامات جمهوری اسلامی و مخالفان خود را ترور کرده و به قتل برسانند، بلکه از آنان خواسته است تا آن دسته از اعضای سازمان را که توانسته اند از این سازمان فرار کنند، دستگیر و به قتل برسانند.



هر انسان آزاده و پاک سرشت، با نگاهی اجمالی به حقایق بالا، این سوال اساسی و جدی به ذهنش خطور می کند که چگونه برخی کشورهای که مدعی دفاع از حقوق بشر هستند، گروهی که دستش به خون هزاران زن و کودک بی گناه آلوده است، زنان را زندانی و شکنجه می کند، رحم های آنان را بیرون کشیده و عقیم می کند، آنان را وادار به طلاق و دختران را وادار به ازدواج اجباری می نماید، مدافع حقوق بشر می نامند. چگونه می توان این تناقض را توجیه نمود که کشورهای که هم اکنون دم از مبارزه با تروریسم در عراق و سوریه زده، اما از یکی از بزرگترین گروه های سازمان یافته تروریستی که دستش به خون مردم عراق و سوریه نیز آغشته است، حمایت می کنند؟!

گسترش مصائب و خطرات تروریسم و شیوع آن به کشورهای اروپایی و همچنین پیامدهای منفی برآمده از آن، از جمله بحران آوارگی که دست به گریبان کشورهای اروپایی نیز شده است، ضرورت عزم جدی واقعی در مبارزه با آن را بیش از پیش روشن ساخته است. دیدگاه دوگانه در مسئله حقوق بشر و نگاه ابزاری به آن، و حمایت از گروهکی که سالیان سال دستانش به خون هزاران ایرانی آلوده است و نفرت آن ها در دل مردم ایران نهادینه شده است، به هیچ وجه قابل پذیرش نمی باشد. لذا، از سرکارعالی و دیگر مقامات ذی صلاح اروپایی می خواهم تا با درنظر گرفتن جنایات های گسترده ارتكابی توسط گروهک تروریستی منافقین، ضمن اقدام جدی برای جلوگیری از فعالیت آزادانه عناصر این نهاد تروریستی در اروپا، سران و عوامل جنایتکار آن را به پای میز محاکمه کشانده و پاسخگو نمایید.

در پایان، به منظور آشنایی بیشتر با ماهیت واقعی این گروهک و گوشه ای از جنایات ارتكابی آن، از سرکارعالی دعوت می کنم تا به فایل های الکترونیکی پیوست مراجعه نمایید.

محمدجواد لاریجانی

دبیر ستاد حقوق بشر جمهوری اسلامی ایران

سوء استفاده مجاهدین از خانواده معدومین

انجمن نجات مرکز سیستان و بلوچستان - ۲۹ آبان ۱۳۹۵

تعدادی از خانواده ها که فرزندانشان در جریانات ضد انقلاب محکوم و بعضاً اعدام شده بودند فریب حقه ی بزرگ گروه تروریست رجوی یعنی دادخواهی خون معدومین را خوردند.

آن ها که داغدار فرزند معدومشان بودند در دام حقه بازی های رجوی، دیگر فرزندانشان را نیز فدای بازی کثیف او کردند. رجوی با ادعای خون خواهی معدومین، خانواده هاشان را بازیچه قرار داد و در مقاطع مختلف از آنان سوء استفاده کرد. نمونه ی بارز این موارد دخترک جوانی به نام گوهر ادب آواز بود که به تحریک و مغزشویی گروه رجوی و در پی انتقام خون برادرش دست به عملیات انتحاری و نهایتاً شهادت آیت الله دستغیب و همراهانش زد.

جالب است رجوی در سخنرانی امجدیه، به اعدام دختران جوان اعتراض داشت، اما آقای رجوی به نظر شما سزای افکارمرتجعی که دست به عملیات انتحاری، خیانت به خاک و مردم میهن می زند چیست؟ خودت با خیانت کاران گروه ناچیزت چه کردی؟

زنگ خطر این سوءاستفاده ها دوباره و با فراخوان فریبکارانه مریم رجوی برای به اصطلاح خونخواهی معدومین ۶۷ به صدا درآمده و بدیهی است باز هم وجود دارند کسانی که کورکورانه در دام این حماقت بیافتند.
سالاری



آیت الله دستغیب پس از یک عمر خدمت به اسلام و مسلمین به آرزوی همیشگی خود، یعنی فیض شهادت، نائل آمد. وی در ساعت ۱۱:۲۵ روز جمعه ۲۰ آذرماه ۱۳۶۰، در حالی که برای برگزاری نماز جمعه عازم مصلی بود در بین راه به دست منافقی کوردل به شهادت رسید. پس از تشییع باشکوهی پیکر مطهرش در آرامگاه خاندان دستغیب در جنب مرقد مطهر سیدمیراحمد به خاک سپرده شد. بدین ترتیب این عالم پرهیزگار همانند جد بزرگوارش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، پس از آن که بر اثر عداوت منافقان بدنش قطعه قطعه شده بود با چهره و بدنی تکه تکه شده به دیدار محبوب خود شتافت.



جمعه بیستم آذرماه ۱۳۶۰ مطابق با ۱۴ صفر ۱۴۰۲ روزی تلخ اما ماندگار در حافظه مرد و زن ایرانی و به خصوص استان فارس و شیراز است. حضرت آیت الله سیدعبدالحسین دستغیب هنگامی که عازم نماز جمعه بود به دست یکی از عوامل گروه تروریستی منافقین به نام «گوهر ادب آواز» به شهادت رسید. تروریستی که با بستن بمب به روی شکم خود در مسیر رفتن امام جمعه شیراز به نماز جمعه خود را به عنوان زنی حامله معرفی می کند که ضرورت دارد مطلب مهمی را به خطیب جمعه بگوید و با این دروغ از حلقه پاسدران عبور و به نزدیک وی می رود. این دوشیزه منافق بعد از این که به نزد امام جمعه می رسد، ضامن بمب را می کشد و آیت الله دستغیب و ۱۲ تن از همراهان و مردم نیز در این حادثه به شهادت می رسند.

سازمان مجاهدین خلق (منافقین) کوتاه زمانی بعد مسئولیت انفجار در مسیر حرکت آیت الله دستغیب را برعهده گرفت. بر اساس اعلام سازمان، عامل این عملیات تروریستی فردی به نام گوهر ادب آواز از اعضای این گروه بود که خود حین عملیات کشته شد.



گوهر ادب آواز

شماره ۳۱

صفحه ۲۰

شهره آشنای دانشوران
مسلان - اروپا و آمریکا

اطلاعیه واحد عملیاتی
مجاهد شهید فاطمه امینی دربارۀ
انعدام انقلابی عبدالحسین دستغیب
نمایندۀ ۲۲ تن از پاسدران
(عملیات مجاهد شهید گوهر ادب آواز)
بنقل از نوشتن خبری شماره شوری طی مقاومت

بنام خدا

بنام خلق قهرمان ایران
همانا مرگ و نابودی شما در زندگی ذلت بار
و سازگارانه ثان و زندگی و حیاطان در شهادت
شکوهمندانه و همراه با جت و افتخارستان
می باشد. (طی غبه السلام)

ما در دیگر در زمستان غمزه و در فضای رعب
و وحشت این مهون بخون نشسته دست بردار
خدا از آستان "مجاهدین خلق" بیرون آمد و
خواهری از سلاله ی خورشید، حماسه ای جاودانه
آفرید. ما دیگر آنگری در آستان خون گرفتار
انقلاب خلق ایران در غمزه که در برتون آینه
این تابناک پیروزی و مرگ محتوم شب پرستان
و از تجاع بوسیده روشن تر شد. مل قهرمانانه و
حسین گونه ی خواهر مجاهد "گوهر ادب آواز" که
خود طلی ترین نمونه ی شهادت انقلابی و اوج
شامل اراده ی انسان و ایمان او نسبت به
آرمانهای خدائی اثر می باشد. پیشین گواه بر
حفاظت مقاومت عادلانه ی خلق بر طبعه ششم و
استعداد سخاوتی است که از تجاع خون آشام بر این
مهون حاکم کرده است. این بار دستغیب
و از کار گزاران اصلی خمینی در استان
فارس بود. هدف شخم انقلابیون قرار گرفت. تا
دیگر خمینی بداند که آنان نیز از شخم
خلق در امان نتوانند بود. این خمر
و که در دوران اختناق شاه و هنگامی که
مجاهدین و دیگر انقلابیون جان برکف در کوران
بهرد سلیمان طبعه ریم وابسته بودند مانعند
سایر همالکی هایت در کج غایت به سر بود
و حتی در اوج انقلاب به جهانه ی زیارت جنسات
از ساواک فارس اجازه ی خروج گرفت. بعد از

پهروزی تمام خلق، نمایندگی خمینی را در
ایران و فارس به عهده گرفت. خدمت های
آنها نیروهای انقلاب و بهرزه مجاهدین
و نقش هماهنگ کننده وی در تمام رسم
خمینی در منطقه و
خون حداقل ۲۰۰ نفر از خواهران و برادران
مجاهد و مبارز که در شهرها و شهرستانهای اطراف
ایران شده اند برکنس
پوشیده نیستند در این رابطه بود که مسئولیت
اندام انقلابی این خمر
پاسدران همراه وی به عهده واحد
عملیاتی مجاهد شهید فاطمه امینی گذاشته شد.

در روز جمعه ۲۰ آذر این واحد برضد
به قصد انجام این عملیات که از قبل مورد شناسایی
دقیق قرار گرفته بود به محل اعزام و در لحظه
تعیین شده خواهر مجاهد شهید "گوهر ادب
آواز" یکی از اصنام واحد انقلابی پس از شنستن
حلقه ی مزدوران منافق دستغیب با انفجار
بمب دست سازه را به همراه ۱۲ تن از اصنام
نتر بهلاکت رسانده و دیگر زندگان مجاهد
سالم به پایگاه خود مراجعت کردند. در این عملیات
دلاورانه خواهر مجاهد نیز به شهادت رسید.
این عمل قهرمانانه در سایه چتر حفاظتی سنگین
دستغیب و نیروها و امکانات ویژه ای که بدین
مظهور اختصاص داده بودند با ظرافت و چیدیگی
خاصی از جانب این خواهر شهید به اجرا درآمد.

مجاهد شهید گوهر ادب آواز در سال ۳۹ در
چهرم تولد یافت. همواره سینه پاکتر مطواز مشق
به خدا و خلق و کینه ی انقلابی نسبت به دشمنان
بهرزه
دهانت این مشق پاک و مقدس خود را با مسلسل
قهرمانانه اثر به اذیت رساند. من گمان ایمن
عمل دلاورانه تسل انقلابی جعلی از اراده خلق در
زنجیر است که مسمم و پراچید راه آینه پیروزی و
رهائی خلق را می پیماید. امروز تسل انقلاب به
همراه خلق با طلاق عادلانه در مقابل
جهت نجات و حفظ ارزشهای انقلابی و
صحتی که
برخاسته است و سرانجام این
مسئله که در مقابل رشادت ها و
جانانیهای فرزندان اسبل و مجاهد خلق که برای
رهائی مردم و پاسداری از حرکات و وحیقت خلق
تمام کرده اند بغضاله دان تاریخ سپرده خواهد شد
و سیمم الذین ظلموا ای مقلب عقابون
مرگ بر
شوری طی مقاومت - شمس از
۲۰ آذر ۶۰

تسلیت به خانم ثریا عبداللهی

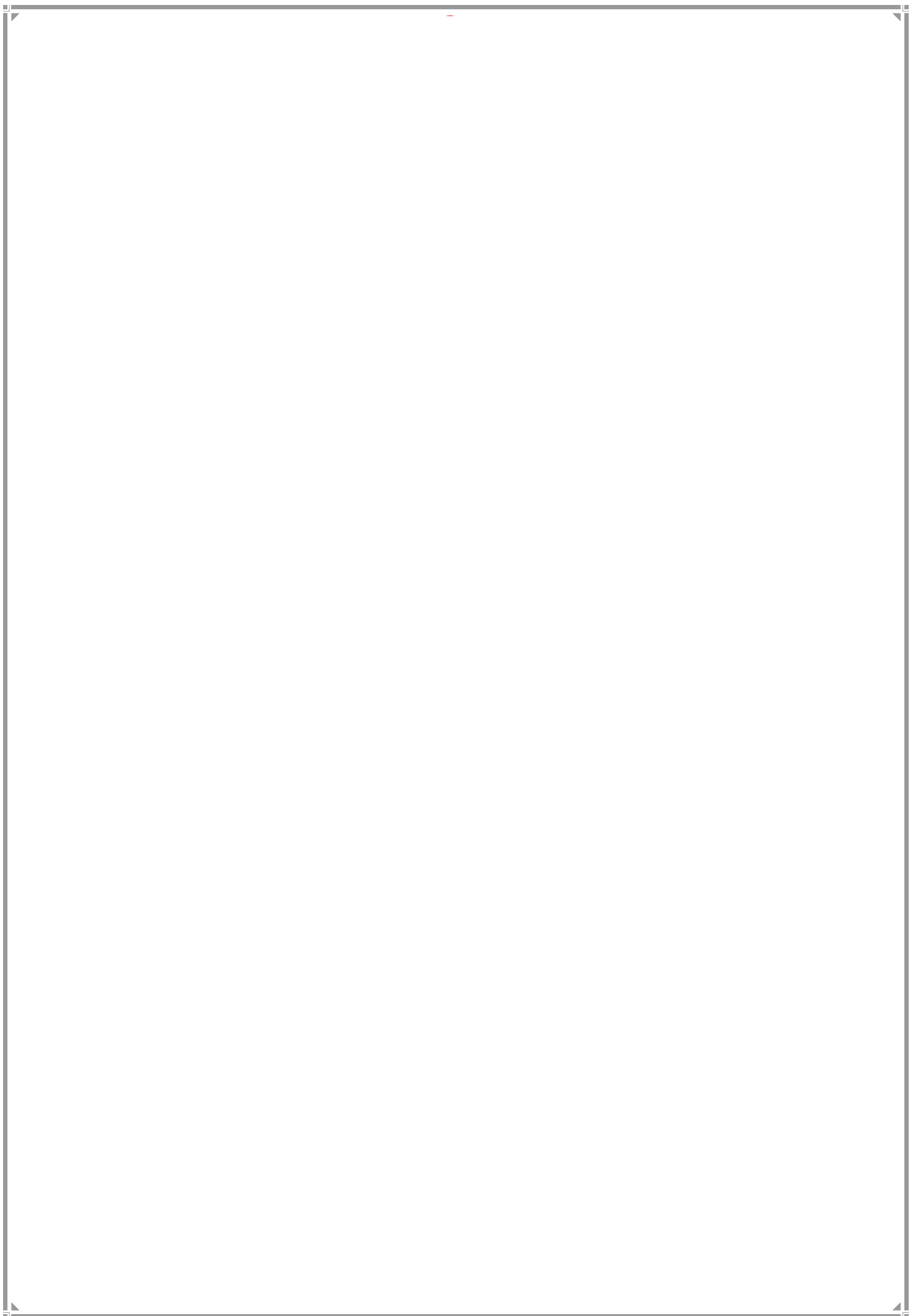


تسلیت به خانم ثریا عبداللهی

با کمال تأسف و تأثر مطلع شدیم که اخوی خانم ثریا عبداللهی، مادر رنج کشیده ای که سالیان سال است برای رهایی تنها پسرش از چنگال فرقه مخرب و تروریستی رجوی فعالیت می کند، به دیار باقی شتافته است.

خانواده نجات ضمن عرض تسلیت به این بانوی گرامی و خستگی ناپذیر، خود را در غم ایشان شریک دانسته و برای روح آن مرحوم طلب رحمت و مغفرت و برای بازماندگان صبر جمیل آرزو می نماید. باشد که با آزادی آقای امیر اصلان حسن زاده و سلیر فرزندان اسیر در فرقه رجوی، دل خانم عبداللهی و دیگر مادران دردمند به زودی زود شاد گردد. الهی آمین

انجمن نجات - شنبه ۲۰ آذر ۱۳۹۵





E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

تلفن : ۰۲۱-۸۸۹۶۱۰۳۱

فکس : ۰۲۱-۸۸۹۶۵۲۱۸

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹